ملا جمال رنجی

شیخ صنعان
و
ترسا قیزی

به کوشش

فیروز رفاهی علمداری

جمال رنجی

شیخ صنعان
و
ترسا قیزی

بر اساس نسخه دستنویس
موسسه نسخ خطی آکادمی علوم
جمهوری آذربایجان

به کوشش

فیروز رفاهی علمداری



فیروزان

سرشناسه	: رنجی ،جمال، قرن ۹ هجری
عنوان ونام پدیدآور	: شیخ صنعان و ترسا قیزی بر اساس نسخه دستنویس موسسه نسخ خطی آکادمی علوم جمهوری آذربایجان/جمال رنجی ; فیروز رفاهی علمداری
مشخصات نشر	: تهران: فیروزان;۱۳۹۰
مشخصات ظاهری	: ۱۲۰ صفحه
شابک	: ۸-٤-٦١٦-۹۰-٦۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرستنویسی	: فیپا
موضوع	: شعر ترکی- ایران-قرن ۹-۱۰ هجری
رده بندی کنگره	: PL ۳۱٤ /ر۸۷٤ ش ۹ ۱۳۹۰
رده بندی دیویی	: ۸۹٤/۳٦۱۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۳٦۳۷٦٦



انتشارات فیروزان

تهران : خیابان آفریقا ، برج پم ، تلفن ۲۲۷٤٥٦۷۰

عنوان : شیخ صنعان و ترسا قیزی (مثنوی شیخ صنعان و دختر ترسا)

به کوشش : فیروز رفاهي علمداري

حروفچيني و صفحه بندي: فیروزان

ناشر: نشر فیروزان

نوبت چاپ: چاپ اول

تیراژ :۱۲۰۰

شابک: ۸-٤-٦١٦-۹۰-٦۰۰-۹۷۸

آدرس الکترونیک Firuzalmdarli@gmail.com

ایچیندکیلر

اؤن سؤز

ویژگی اشعار رنجی

ملاجمال رنجی یکی از شعرای بنام قرن ۱۰-۹ هجری آذربایجان بشمار میرود. زندگی و احوالات این شاعر در تتبعات ادبی ایران در بوته فراموشی قرارگرفته است. در هیچ یک از کتب تاریخ ادبیات منتشره در ایران درمورد این شاعر مطلبی نوشته نشده است. از طرف دیگر خلاقیت و زندگی وی نیز توسط شرق شناسان مورد بررسی واقع نشده است. متاسفانه در هیچیک از تذکره های منتشره ، در مورد زندگی رنجی اطلاعاتی ثبت نشده است تا در دسترس خوانندگاه قرار گیرد. بهمین جهت نشر و تحقیق در مورد زبان و اسلوب جمال رنجی از نظر فراگیری تاریخ ادبیات آذربایجان و تاریخ زبان ادبی آن دارای اهمیت بسزایی میباشد.

رنجی علاوه بر نوشتن منظومه « شیخ صنعان» دارای اشعاری دیگری و از جمله یک بحرطویل ، چندین غزل ، مناظره عقل و عشق ، کـِله نامه وسایر است که در جنگهای مختلف درج شده است.

برای نخستین بار شامل جمشیدوف در سال ۱۹۸۳ منظومه «شیخ صنعان» را در دفتر سوم نسخ خطی آکادمی علوم وقت جمهوری آذربایجان معرفی کرده است. بر اساس اطلاعات منتشره توسط زبانشناس و ادبیات شناس نامی جمهوری آذربایجان یگانه نسخه خطی منظومه « شیخ صنعان » در موسسه نسخ دستنویس آکادمی علوم جمهوری آذربایجان نگهداری میشود.

از دوره قره قوینلوها و آق قویونلوها توجه به شعر و شاعری تقویت شد. حاکمان آن دوران که خود دستی بر آتش داشتند به نویسندگان ، شعرا و فرهنگ

کوشان توجه خاصی نشان دادند. سلطان یعقوب قره قویونلو، میرزا جهانشاه قره قویونلو دومین سلطان سلسله قراقوینلوها خود به فارسی و ترکی صاحب دیوان بود و پسرش پیربداق همگی ذوق شعر داشتند ودستی به قلم. محمد امانی که در امر حکومت بود صاحب دیوان اشعار ترکی است. قاضی برهان الدین که سلطان بود دیوان اشعاری دارد. و این امر به دوره صفویان نیز کشیده شده. شاه اسماعیل صفوی دیوان اشعار به ترکی و فارسی به یادگار گذاشته است. در هیچ دوره ای قرب شاعران به اندازه دوران شاه اسماعیل نبود.

در همین دوره توجه شاعران و ادیبان آذربایجان به آثار عطار نیشابوری معطوف شده و بیشتر آثار وی به صورت ترجمه و یا اقتباس به ترکی آذری برگردانده شد. ترجمه ها عمدتا به صورت آزاد انجام میگرفت . همین امر از یکطرف در تقویت بنیانهای ترجمه به زبان ترکی آذری تاثیر میگذاشت و از طرف دیگر مضامین و موضوعات جدید را به صحنه ادبی آذربایجان وارد میکرد. ترجمه های این دوران در تثبیت زبان ادبی ترکی آذری نیز نقش مهمی را ایفا میکردند. زبان ادبی ترکی آذری تا اواسط قرون میانه بیشتر از اسلوب کلاسیک و خلاقیت شفاهی سیراب میشد و پیدایی آثار ترجمه حیطه منابع زبان ادبی را گسترش میداد. ترجمه های این دوران از لحاظ مضمون نیز متنوع بودند. ترجمه « منطق الطیر» عطار توسط شیخ احمد گلشهری، «اسرارنامه» عطار توسط احمدی تبریزی، در کنار « شهدانامه » که شرح زندگانی معصومین است صفحات جدیدی را در زبان ادبی ترکی آذربایجانی گشود.

ملاجمال رنجی نیز از جمله شعرایی بود که به جستجو در روشهای جدید با مضامین شناخته شده علاقمند بود. از فحوای اشعار مختصر وی در داستان شیخ صنعان معلوم میشود که رنجی دستی در قلم داشته و پیشتر نیز اشعاری سروده است:

سویلردم اوزوم بعضی اشعار　　　اولماز اولور هرزه-هرزه گفتار

متاسفانه دیوان اشعار وی تاکنون به دست نیامده است ، و یقینا این اشعار در گوشه ی انبار و مخازن نسخ منتظر کاشفین خود است.

رنجی در نوشتن داستان شیخ صنعان چنان تبحری را در زبان خود بروز داده است که میتواند مورد رشک خود عطار نیز واقع شود. وی در سبب نظم اثر مینویسد :

الجا ایله ایتدی بعضی یاران　　　*سویله بیزه شعر شیخ صنعان*[۱]

درخواست دوستان و یاران رنجی از وی برای سرودن منظومه شیخ صنعان از یکسو گویای شهرت و آوازه وی برای شاعری در بین دوستان ادب بوده و از طرف دیگر یقین به تبحر او برای نظم چنین داستان ظریفی میباشد.
رنجی خواهش دوستان را می پذیرد و خود نیز دلیل دیگری برای کارش ابراز میکند:

گوردم که عجمده نظم تکرار　　　*اتراکده یوق ولی بو گفتار*
ترک ایله دیمک اراده قلدوم　　　*بر نیچه یرین زیاده قلدوم*
اشعار ایله ویردوم آنکا زینت　　　*بزم اهلنه اندن اوله نشأت*
درج ایله دیدوم سوزمنی کوتاه　　　*انجق دیم استعین بالله*

بر اساس گفته رنجی کار وی اولین تجربه در مورد نوشتن عشق شیخ صنعان به زبان ترکی میباشد و بیان اینکه این کار مکرر در میان عجم انجام شده دلیلی بر اطلاعات وی و شاید مطالعه آن آثار است ، زیرا میگوید که من در سروده خود اضافاتی را بر داستان آورده و با سایر اشعار آنرا زینت دادم تا باعث فرح و شادی اهل شعر و بزم باشد.
داستان با ستایش پرودگار و حمد و ثنا آغاز میشود. در پی آن از کرامات اختر هدایت سخن به میان میاورد. در دنباله آن فرارسیدن بهار و گل باران شدن دشت و چمن را میسراید و در چنین حال و هوایی است که دوستان از وی خواهان شرح داستان شیخ به شعر ترکی میشوند. رنجی در میانه شرح داستان شیخ شش غزل را زینت بخش آن کرده است که کاری است نو. این شیوه نو منظومه سرایی در میان متاخرین نیز لطافت و تازگی خود را حفظ میکند. در

---

[۱]. برخی از دوستان از من درخواست کردند که داستان شیه صنعان را به نظم کشم.

واقع این روش کاری برگرفته از روایت داستان توسط عاشق های نوازنده بوده است که ضمن شرح داستانهای عشقی، حماسی و دراماتیک گذشتگان در هرجا که حس میکردند شنوندگان ممکن است دچار خستگی شوند دست به ساز برده بنا به احوال جمع نغمه میسرایند تا خستگی از جسم شنوندگان خارج شود و ماندکاری و تاثیر مطالب نیز بیشتر شود. حتی در جایی راوی ضمن شرح داستان میگوید حالا ببینیم یاران شیخ چه میکنند. و این دقیقا طرز روایت آشیقی میباشد. رنجی نیز زمانیکه حس میکند خواننده منظومه ممکن است دچار اندوه شود به غزل روی می آورد. مضمون غزلهای میان داستان مهیج ، فرح انگیز و ریتمیک هستند:

قیلدی ترسا ای خوشا بر دلبر ترسا بنی

صبرمی آلدی المدن ایلدی رسوا بنی

بوی مشکین کاکلی بوینمغه ذی النار اولدی

برسیه آینه سالدی زلف کافرسا منی

دینمنی بر نوع المدن آلدی اول ترسا بیچه

گورسه هر کافر مسلمانم دیمز اصلا منی

عشق سوداسنده بر سودا ولی سود ایلدم

جمله سودامنی حسادت قلدی دل سودا بنی

مهر ایله صالدی مگر اول شه بو رسوایه نظر

اول جهتدن قیلدی بویله مست و ناپروا منی

عقل و دین و دل خانی ادراک و فضل صبر اوکوش

قامودن قلدی بری اول شوخ بی همتا منی

*بولسه ممکن **رنجیا** یاری بلونک وصل حبیب*

کیم یخارلا بلمشم بو کفر ایله فردا منی

زبان اشعار رنجی از دو سطح متفاوت برخوردار است که ناشی از موقعیت اجتماعی وی میباشد. او با استفاده از واژه های رایج در ادبیات پارسی و عربی از

یکسو از زبان فاخر ویژه طبقات بالاتر جامعه استفاده میکند تا کارش نزد آنان مورد قبول قرار گیرد. از جانب دیگر از زبان رایج ترکی تا عموم نیز بتوانند از این اثر استفاده بلیغ برند. خصوصا زبان مورد استفاده در غزل ها با زبان رایج ترکی همسویی بیشتری دارد.
رنجی در برخی از اشعار خود از ترکیبات و تعبیرات زیبا چنان استفاده ماهرانه کرده است که خواننده فکر میکند اینها از ضرب المثلها هستند و بسیار رایج میباشند:

وار ایدی قدرده بویله یازو *یازونی بوزارمی زور بازو*

در اشعار فوق «یازونی بوزارمی زور بازو» در حد ضرب المثل میباشد.
استفاده از زبان مردمی تنها مختص به رنجی نمیباشد ، این فرم وجه قالب اشعار قرن ۱۰-۹ هجری است. همین امر موجب میشود که شعر از زیر بار فشار امیرعلیشیرنوایی خلاصی یابد. استفاده بسیار اندک از مختصات زبان جغتایی زبان اشعار رنجی را به زبان رایج مردم نزدیکتر و اشعار او را مقبولتر میکند.
اسلوب و قالب برخی از اشعار وی نشان میدهند که رنجی تحت تاثیر اشعار عمادالدین نسیمی بوده است.
نسیمی گوید:

دریای محیط جوشه گلدی کون ایله مکان خروشه گلدی

رنجی میگوید:

بر نیچه زماندن هوشه گلدی جانی بدنینده جوشه گلدی

اصولا فلسفه پشت پازدن به مال و منال دنیا و شوریدگی به محبوب جوهر تمامی اشعار نسیمی است که در داستان «شیخ صنعان» در جای جای آن تبلور این افکار موج میزند. اوج این شوریدگی دست شستن دختر ترسا از ثروت و مکنت و قدرت دنیوی و جستجوی شیخ صنعان برای پیوستن به معبود میباشد.
وقتی دیگران تلاش میکنند او را از این راه دور کنند ، میگوید:

دیرلر مرشدم اول پیر مغان ایدی همین

پیر صنعانه اویوب همدم فرقان اولورم

نیچه یل کزدم ایسه اورتده خنزیر صیفت

ترک ایدوب ایمدی بو حیوانلغی انسان اولورم

اشعار رنجی نشان میدهد که وی به سنت تاریخی زبان ادبی ترکی آذربایجانی پایبند بوده و در آن از توانمندیهای متقدمین خود بخوبی بهره برده است. استفاده بجا از کلمات ، ترکیبات و اصطلاحات رایج در کنار نوآوریهای وی فراوان میباشد. رنجی در اشعار خود از ترکیبات ناب و زیبا نویی مثل «طعم اجل را چشیدن»، «مسکن گرفتن» ، « به خود آمدن» ، «هوای رسیدن به معبود» ، « ازپای انداختن» ، « پرنده صبر را به پرواز درآوردن» استفاده کرده ، که مختص سبک و اسلوب او میباشد و در اشعار متقدمان وی به این اصطلاحات برنمی خوریم:

بابasی **دادوب اجــل مذاقی** قیز قـالـدی همین یـرنده باقی

ایام بهـــارده اول پـــریـــزاد اول کوشکه کلوب **دتردی بنیاد**

یتمزمی بو خواب غفلت ای پیر **اوز حالینا گل** جهانه باق پیر

عشقنک منکا ایله اوردی آتش **جان چخمغه گلدی** خوش و ناخوش

اوردی حق آنی **ایاغه صالدی** بـر نیچه زمـان ایـراقه صالدی

آلمشدی قرار و عقل و هوشی **صالمشدی هوایه صبر قوشی**

در اشعار وی از تشبیه به عنوان ابزاری برای بیان تالمات درونی استفاده شده است. در اشعار زیر صورت کبی، گوزم چراغی و شکر لب مثالی بر این مدعاست.

چون صوت سوزین اشتدی صنعان **صورت کبی** قالدی باقه حیران

صنعان دیدی ای **گوزم چراغی** گل منکا بو سوزلر دینه داغی

گـفتاره گلـــنده اول **شکــرلــب** آلـوردی نباتــی مصر مکسب

وی بخوبی از عهده استفاده از تمام امکانات زبان مادریش برآمده و امکانات دستوری و ساختاری زبان را برای بیان سلیس زبان ادبی بکار برده است.

رنجی گاه چنان در بحر زیبایی آهنگ زبان غوطه ور میشود که وسیله را قربانی هدف میکند و قانون هماهنگی اصوات را فدای زبان بدیعی خود میکند.

*می ایچمک و خاچه سجده **قلمک*** *ذی النار بلنده دیره **وارمک***
*مقصود نه ایسه **بیلمک** اولمز* *ناحق یره زجر **قلماک** الماز*

در اشعار فوق قلمک و وارمک (شکل درست آن قلماق و وارماق است) و بیلمک و قلماک تابع هماهنگی اصوات نشده است و برای ایجاد آلیتراسیون چشمی بدین صورت آمده است.

رنجی از تکرار بعنوان روشی برای بیان بهره میبرد و در این فن به استادی قابلیت خود را بروز میدهد.

نی قیز که بلکه نسل عیسی *ترسا ولی کور که نیجه ترسا*
بر قدی بلند و قامتی خوب *محبوب ولی که نیجه محبوب*
ترسا بیچه دیمه بلکه حوری *حوری ولی کورکه نیجه حوری*

همانطوریکه ملاحظه میشود استفاده از «ولی که»،«حوری»،«ترسا»،«محبوب» در ابیات ، زیبایی طرزبیان را چند برابر کرده است.

از آنجاییکه داستان عشق «شیخ صنعان» ساخته رنجی نیست و اقتباس از حکایت شیخ عطار است رنجی بصورت سوم شخص داستان را بیان میکند و در جای جای منظوعه حضور سوم شخص یعنی عطار را با کلمات پیراوستاد، پیرمغان، دیرینه پیر، افسانه نما و داننده پیر بیان میکند که نشاندهنده احترام عمیق وی به عطار به عنوان اوستاد خود میباشد:

پیمانه دهر پیر اوستاد *قلمش بو حکایه بویله بنیاد*

و یا

اول پیرمغان قصه پرداز *بو قصه نی بویله قیلدی آغاز*

و یا

دیرینه پیر نظم پیما *بو قصه نی بویله قیلدی انشا*

و یا

افسانه نمای قصه پرداز *بو قصه نی بویله ویردی پرواز*

و یا

داننده پیر مغز و گفتار *قلدی بو حکایه بویله اظهار*

ملاجمال رنجی داستان شیخ صنعان را با آب و تاب و شاخ و برگ بیشتری شرح میدهد. خود وی مینویسد که من مطالبی را بر داستان افزودم تا داستان جذابتر و فرح انگیزتر جلوه کند. برای مشاهده زیبایی بیان وی جا دارد صحنه دیدار شیخ و دختر ترسا را بطور مقایسه از زبان عطار و رنجی بسنجیم تا تبحر وی برای ما روشنتر شود.

عطار میگوید[۱]:

دختر ترسا چو برقع برگرفت *بند بند شیخ آتش در گرفت*
چون نمود از زیر برقع روی خویش *بست صد زنارش از یک موی خویش*
گرچه شیخ آنجا نظر در پیش کرد *عشق آن بت روی کار خویش کرد*
شد بکل از دست و در پای اوفتاد *جای آتش بود و بر جای اوفتاد*
هرچه بودش سر بسر نابود شد *ز آتش سودا دلش چون خون شد*

و رنجی میگوید:

چون گلدی یتشدی شیخ صنعان *نظاریه آچدی چشم گریان*
بی واسطه گوردی روی ماهی *عیقوقه یتوردی دود و آهی*
بر گورمک ایله قراری گیتدی *بیهوش اولوب اختیاری گیتدی*
قالمادی تننده تاب و طاقت *الدن قمو گیتدی استطاعت*

ویژگیهای لغوی اشعار رنجی

رنجی در مثنوی «شیخ صنعان» از تواناییهای ادبیات کلاسیک و اشعار متقدم خود و منجمله از اشعارعمادالدین نسیمی، محمد فضولی ، میرزاجهانشاه حقیقی و شاه اسماعیل خطایی بخوبی بهره برده است. تک-تک واژه هایی که در مثنوی آمده است را میتوان در اشعار سایر شعرای متقدم ملاحظه کرد. بعلاوه استفاده از زبان روزمره ترکی نیز از دیگر خصوصیت زبان اشعار وی است. رنجی در عین حال به ابداع واژه های نو نیز روی آورده است و برای اینکار از روش

---

[۱]. شیخ صنعان ، باهتمام دکتر سیدصادق گوهرین، امیرکبیر، تهران،۱۳۶۳، ص. ۱۶

جاری در افزودن واژگان زبان که همانا ترکیب کلمات و ساخت مفاهیم جدید است بهره برده است.
واژگان مورد استفاده در مثنوی رنجی سه گونه هستند:
اول واژه های رایج زبان ترکی. واژه های رایج در زبان ترکی امروز نیز مورد استفاده کاربران میباشند و تغییری در مفهوم و شکل آنها بوجود نیامده است. اصطلاحات و ترکیباتی مانند گوزیندن آختدی قانلو یاشین ، جگری کباب اولدی، ایاغنه دوشدی ، آتش اوردی، جوشه گلدی جانم، شیطان منی گور نه حاله سالمش ، حاله گلدی ، باشینه دوکوب ، یوز ویرمه بو حاله ، ایش بویله گتیردی ، اوزباشینه جاکم اولدی ، بر گورمک ایله قراری گیتدی ، آپاری بو سوز پیرین قرارین ، گفتاره گتوردی ، اولمادی سنکا چار و تدبیر به همان شکل که چندین قرن پیش بکار میرفتند ، امروزه فعال هستند .
دوم واژه های دخیل. واژه های دخیل فارسی و عربی رایج در قرن ۱۰-۹ هجری که در مثنوی استفاده شده اند، برخی از آنها هنوز هم فعال هستند و جزو فرهنگ واژگان زبان ترکی تلقی میشوند. برخی از این کلمات امروزه غیرفعال هستند. واژه های غیرفعال دخیل عمدآ کلمات مورد استفاده در زبان ادبی مکتوب قرون میانه بوده و توسط گروه خاصی از جامعه مورد استفاده بوده اند. کلماتی مانند اجتکاف، خنزیر ، مستعیر، الیق ، اجتناس ، مضطر ، مستقم ، مستظهر ، هالک ، مضطرین ، اشتجاعت ، اخیار ، مشتغل ، الجا ، توقیع ، استطاعت ، احباب ، مجتنب ، مکسب ، عیقوق ، مرکب ، واثق ، توابیع ، لوامع ، ورع و ترکیباتی مانند کافی فقر ، کهف مظلوم ، اجاب ایجاد ، صلای عام ، شهی لطافت ، ناصرمعین ، قرص گردون که در مثنوی استفاده شده اند در زبان ادبی معاصر متروکه تلقی میشوند.
گروه سوم واژه های منسوخ. واژه هایی که در زبان ادبی معاصر ترکی آذربایجانی منسوخ هستند و جای خود را به واژه های دیگر داده اند. کلماتی مانند تلبه (مست) ، قاتی (محکم) ، دوش (خواب) ، کرو (بعد از) ، اوکوش (بسیار) ، دون (شب)، اشیک (در منزل)، نسنه (اشیا) ، سایرو (بیمار) ، اون (صدا) ، یازو (صحرا)

، قچ (چند) ، سوکدی (ناسزا گفت) ، دشره (بیرون) ، بویروغ (فرمان، امر) ، تنکرسنه (به خدایش) دیگر در زبان ادبی بکار نمیروند و کلماتی مانند قامو (همگی)، قانده (کجا) ، قانی (کو)، یلدوز (ستاره) ، یل (سال) ، چوق (بسیار)، یاقدی (آتش گرفت)، یوق (نه) ، مونجه (اینقدر) ، بن (من) ، کوی (روستا) ، دتدی (گرفت) ، بولار(اینها)، اول (او) ، آنکا (به او) ، آرق (جوی) ، کبی (مانند) ، داخی (دیگر) به شکل و صورت دیگری مورد استفاده هستند.

ویژگیهای املایی نسخه دستنویس

متاسفانه نام کاتب دستنویس مشخص نیست. دستنویس دارای ویژگی نوشتاری زیر است.

- پاره ای از کلمات دخیل فارسی و عربی براساس آوای گفتاری آن قید شده است مثل : دیماغمی (دماغ)، توجار (تجار) ، جیگری (جگر)، خورده جه (خرد)، عدل گوستر(گستر) ، فیغان (فغان)، بستان (بوستان) ، رایس (رئیس)، بیرهنه (برهنه).
- برای نوشتن «گ» و «ک» از یک اشاره «ک» استفاده شده است.
- برای نشاندادن صوت ستبر « س» در واژه های ترکی طبق عرف از حرف «ص» استفاده شده است. مانند صنکره ، صاغ ، صول.
- برای نشاندادن «ن» غنه از اشاره «نک» استفاده شده است.
- املای چندین واژه چندگونه است. مثل ناقوص//ناقوس، ساقی//ساغی، کلیسا//جلیسا
- در ابتدای برخی کلمات ترکی «ی» ضبط شده است مثل: یلدوز (اولدوز معاصر) ، یوزینه (اوزونه معاصر به معنای رودررو)
- املای چند کلمه نادرست است که ممکن است اشتباه کاتب باشد مانند عبس (عبث) ، زره (ذره) ، فریاد پزیر (پذیر) ،

- صدای «ی» معاصر میان دو حرف صدادار به شکل «ک» نوشته شده است که در آن زمان «گ» تلفظ میشده است مثل: سوکمک(söymək) ، سوکدی (söydi) ، اکلنمیه (əklənməyə) ، دکل (dəyil) ، دوکوب (döyüb)
- کلمات مرکب به صورت جدا نوشته شده اند.
- پسوندهای زبان ترکی در اکثر موارد به بن واژه می چسبند و در موارد اندکی که حالت استثنا را دارد پسوندها جدا نوشته شده اند. بیشتر اینگونه کلمات دخیل هستند. مثل خام لوق ، منسوخ لغین ، غره لوق ، یکرنگ لکه.
- املای پاره ای از کلمات ترکی دوشکل است مثل اولمز//اولماز ، قیلدی//قلدی، قامو// قمو، داخی// داحی ، بیله//بله که از خصوصیات نوشتاری و ادبی قرون میانه منتهی به قرن دهم هجری است.

ویژگیهای مورفولوژی-ساختاری اشعار رنجی

نکته قابل توجه در اشعار راجی اینست که در اشعار وی خصوصیت ساختاری قرن شانزدهم میلادی رو به کاهش یافته و برخی ویژه گیها مثل استفاده از عنصر «ز» برای ضمیر اول شخص جمع و استفاده از ضمیر انعکاسی «کندو» حالتهای نادر و استثناء را دارد و از طرف دیگر ویژه گیهای ساختاری زبان ادبی قرن ۱۷-۱۸ میلادی وجه قالب را پیدا میکند. شعرای ترکی نویس آذربایجانی قرن ۹-۸ هجری به شدت تحت تاثیر شاعر سترگ ازبک امیرعلیشیرنوایی بوده و حالتهای دستوری ویژه زبان ازبکی میانه یا زبان ادبی جغتایی را که در آن زمان زبان ادبی رایج آسیای میانه بود را در اشعار خود استفاده میکردند. این حالتها در زبان های رایج روزمره بهیچوجه مورد استفاده نبود و تنها در زبان ادبی نوشتاری بکار میرفت. برخی از خصوصیات مورفولوژی اشعار رنجی به شرح زیر خلاصه میشود:

۱-با توجه به خصوییات لهجه ای قرن ۱۰-۹ در پسوند کلمات آهنگ لبی وجه قالب را دارد. این خصوصیت دو حالت را نشان میدهد؛ اولا در آن سالها زبان

ادبی تحت تاثیر قوی لهجه قالب که همانا لهجه تبریز است بوده است ، و در این لهجه آهنگ لبی پرکارتر است مثل: کتوردی (gətürdi)، ایتدوم (etdüm)، کیدورمش (gidürmiş)، قلوب (qılub)، قلدوم (qıldum)، ویردوم (verdüm)، دیدوم (dedüm)، ایدوم (edüm)، ایلمدوک (eyləmədün)، ایدور (edür)، بلورسن (bilürsən)، دکوشدی (dəgüşdi)، دکلدور (dəgüldür)، قالوب (qalub)، مرادنکوز (muradunuz)، ندور (nədur) ، دوم اینکه ویژه گیهای لهجه غربی ترکی اذری شامل بخشهای شماخی و باکو را نیز در خود منعکس میکند.

۲- در برخی واژه ها در حالت مفعولی قبل از پسوند حالت مفعولی عنصر «ن» در واژه های مختوم به بیصدا افزوده میشود. مثل

خورشید خورشید **ضیانی** ویردی آیه ویردی آیه

اورادنی ویردی آلدی ناقوس

خنزیرنی یار و بانی محرم

اسلامنی قیلدی کفره تبدیل

۳- افزوده شدن عنصر «ن» را در واژه هاییکه در حالت منسوبیت در جایگاه مفعول قرار میگیرند و مختوم به حرف بیصدا هستند نیز مشاهده میشود.مثل :

دینمنی هبا کونم پریشان

کردگارمنی پرست ایلمشم مونجه زمان

صوتمنی بلند آوازه ایله ایله

دینمنی بر نوع المدن آلدی اول ترسا بیچه

جمله **سودامنی** حسادت قلدی دل سودا بنی

درج ایله دیدوم **سوزمنی** کوتاه

۴- در حالت مفعولی (یؤنلوک حال) که استقامت و سمت را نشان میدهد تاثیرات زبان جغتایی مشاهده میشود. این پسوند در زبانهای ترکی اویغوری، قپچاقی و جغتایی استفاده میشود و در ادبیات ترکی آذری پس از آفرینشهای

علیشیرنوایی و در اثر تاثیر قوی وی در زبان ادبی رایج شد. در محاورات روزمره رایج نبوده است. در این واژه ها «غا»؛«غه » به جای «آ»، «ه» بکار رفته است . مثل :

بوی مشکین کاکلی **بوینمغه** ذی النار اولدی

برسیه آینه سالدی زلف کافرسا منی

مهرمغه گرگ یوک ایله آلتون اسباب و متاع و در و مکنون

شیطانه اویوب بو کویه گلمک **اللرغه** اوزین فسانه قیلماق

۵- استفاده از پسوند « یز» و « سیز» برای نشان دادن دوم شخص جمع که در زبان ادبی معاصر «سینیز» میباشد.

تقدیر........ .... بلمش سیز جانلری غمده **قلمکز** ریش

دیرسیز که زیاده دور بلاغت ادراکله عقل و فهم و رایت

کیم سیز دیدی سویله آدنکوز نه کیم مونده سیزک مرادنکوز نه

ای نفسه غرور ایدن **ندیرسیز** احـــوال زمـانتدن خبرسیز

۶- برای ضمیر اول شخص علاوه بر «من» از شکل «بن» نیز بصورت موازی استفاده شده است. این حالت تا سده گذشته تنها در زبان ادبی مورد استفاده بوده است. در منظومه رنجی ۲ بار «بن» ، ۶ بار «بنی» و ۱ بار «بنمله» مورد استفاده قرار گرفته و «م» وجه قالب میباشد.

بن جمله ویروب خیالنک آلدوم حال ایله بو قیل و قالنک آلدم

تا کیم اولاسن **بنمله** یکرنگ صاف اولا بو یولده قالمیه ژنگ

داخی ترک ایلمزین **بن** سنی رسوا اولورم

سنکه ترسا بیچه سن **من** داخی ترسا اولورم

مصحفی اوزنک سال اوده یاندور بـو دقت ایله **بنی** ایناندور

۷- برای ضمیر اول شخص جمع در حالت خبری از عنصر «ز» استفاده شده است. این عنصر تا اوایل قرن ۱۸ میلادی بکار میرفت سپس در زبان ترکی

استانبولی به موجودیت خود ادامه داده است. در زبان ادبی ترکی آذربایجانی معاصر «ک» جایگزین آن شده است.

دوتدنک بو طریق چونکه محکم ترسا **اولوروز** سنکله بیز هم

۸- برای ضمیر سوم شخص جمع از شکل «اولار» استفاده شده است . این ضمیر در زبان ادبی معاصر «اونلار» با افزودن عنصر «ن» میباشد.

رحمت نظریله فضل یزدان روزی **اولاره** رضای رحمان

بو مدح **اولاره** ایدر کفایت هم جمله مهاجرین و انصار

۹- ضمیر سوم شخص مفرد در حالت فاعلی «او» میباشد و در هنگام صرف در سایر حالتها «او» به «آ» تبدیل میشود. مثل آندن‹ اوندان ، آنده ‹ اوندا ، آنکا ‹ اونا، آنکله‹ اونونلا، آنی‹ اونو .

اشعار ایله ویردوم **آنکا** زینت بزم اهلنه **اندن** اوله نشأت

سوردیلر شیخه بربر احوال بلدیلر **آننک** که نیجه دور احوال

عیسی مگر **آنکا** ویردی معجز اسلامی **آننکله** قیلدی عاجز

۱۰- ضمیر انعکاسی در همه جا «اوز» است و تنها در یک مورد از «کنداوز» که ترکیبی از «کندی» و «اوز» است استفاده شده است.

کنداوزینه یولده سولر ایدی کونکلینی موننکله اولر ایدی

۱۱- برای نشاندادن مالکیت در ضمایر ملکی در یک مورد از «وی» برای بیان دوم شخص استفاده شده است . این حالت تاثیر لهجه جنوبی بر زبان ادبی و خصوصا لهجه تبریز را نشان میدهد.

ترک ایتمه دینکوی اولمه ترسا

۱۲- برای ضمیر سوم شخص مفرد در حالت خبری از عنصر قدیمی «دورور» استفاده شده است.

یوق مونکا نصیحت ایله امکان **تقدیره دورور** بو ایش مطلق

خنزیر دورور بو نفس مردار خنزیرنکی تانی اول خبردار

۱۳- برای نشاندادن ضمیر اشاره به نزدیک در حالت فاعلی تنها از «بو» استفاده شده و در سایر حالتها از «مو» به صورت موازی استفاده شده است. در اشعار رنجی به مونجه (۵بار)، مونده(۱بار) ،مونکا (۲بار)، موننکله (۱ بار) برمیخوریم. در زبان ادبی معاصر کلیه این حالتها منسوخ میباشند. وی ۱۲۴ بار «بو» را بکار برده است.

مونجه که نصیحت اتدی بربر   تاثیرینه قابل اولمادی پیر
مونجه که ایدردی آه ایله زار   اولمازدی نگار هیچ خبردار
کیم سیز دیدی سویله آدنکوز نه کیم **مونده** سیزک مرادنکوز نه
کنداوزینه یولده سولر ایدی   کونکلینی **موننکله** اولر ایدی

۱۴- برای نشاندادن ضمیر اشاره به دور در حالت فاعلی تنها از «بو» و در حالت جمع آن از «بولار» بدون استفاده از عنصر «ن» که در زبان ادبی معاصر رایج است استفاده شده است.

بو حالی اشتدی اول مجاور   قاخیدی **بولاری** سوکدی وافر
من هاندیم و بو یر نه یردور   چورمده **بولار** نه جانوردور

۱۵- برای نشاندادن ضمایر معین و ضمایر سئوالی از شکل قدیمتر استفاده شده است. در زبان ادبی معاصر «ق » به «ه» تبدیل شده و «هامی» مورد استفاده است.

کاشانهٔ حق ظهور سندن   ظاهر **قمو** نار و نور سندن
قالمادی تننده تاب و طاقت   الدن **قمو** گیتدی استطاعت
جمع ایلدی **قامو** یار و یولداش   قلدی بو یوخونی اکلره فاش
عقل و دین و دل خانی ادراک و فضل صبر اوکوش
قامودن قلدی بری اول شوخ بی همتا منی

۱۶- برای نشاندادن کمیت غیرمشخص از واژه های منسوخ استفاده شده است.

عقل و دین و دل خانی ادراک و فضل صبر **اوکوش**
قامودن قلدی بری اول شوخ بی همتا منی

۱۷- برای نشاندادن وجه امری فعل از پسوندهای –کل ،-الم ، و سایر استفاده شده است.

قلکل منکا ایمدی عرض ایمان   یکرنگ **اولاییم** که چخمدن جان

ویرکل منکا ساقی ینکدن جام   می ینکله کلدی ینکی ایام ایام

قیز چونکه اشتدی بو حکایه   سولنک دیدی **کلسون** اول گدایه

دیماغمی تر و تازه **ایله ایله**   صوتمنی بلند آوازه **ایله ایله**

قوی من چکیم بو درد یلقوز   سیز جمله حرم سارو **دوننکوز**

ور ایمدی منکا می مغانی   تا عشق ایله مست ایدم جهانی

دینمزه کلمز ایسه اول یار   ترسا لغه بیز **ایده لوم** اقرار

یکرنگ ایسه داخی یاره اول پیر   یکرنگ **اولالوم** بیز اونکا بربر

۱۸- برای نشاندادن وجه توانایی در تصریف افعال بجای استفاده از آ+ بیلمک از گونه موفولوژیک آن استفاده شده است .

من بعد من و بو کوی ترسا   سنسز **اولامم** داخی شکیبا

۱۹- اشکال قدیمی و منسوخ ادات مثل کرو موازی با شکل رایج آن «صنکره» و استفاده از برخی از ادات (قوشما) منسوخ که در اواخر قرن ۱۰ کاملا از زبان ادبی کنار گذارده شده اند مثل سارو ، ساویه، بیله ، اوزکه .

شمدن **کرو** قبر فکرین ای پیر   ترک ایت بو هوا و عشق تاثیر

بیز قانده و قانده کوی ترسا   شیخ حرم اوله **بیله** رسوا

بیله دیدی قلدی آه افغان   افغانه کتوردی جمله یاران

دیرلر نیچه کون سنی بو کوده   ها **بیله** فغان ها و هوده

رحم ایت منی دلفکاره ایمدی   وصلنک **بله** ایله چاره ایمدی

انکله **بله** قوشولدی یاران   ارمن صارویه دوزلدی یاران

حسرت **بله** شیخه ویردی جانین   بل جان ایله بو ایکی جهانین

بر کیجه سیرده کوردی اول شاه   دوشدی آنکا روم ایلی **سارو** راه

بر ارمنی کوی **سارو** وارمش   بت لرینه انده سجده قلمش

روم **ساروِیه** قلدی شیخ چون عزم　　اخلاص ایله قیلدی نیت جزم
روم **ساروِیه** اولدیلر روانه　　اول کشور گزدی خانه خانه
سن سن ازل و ابد همین بس　　برسن سن و سندن **اوزگه** یوق کس
قبلهٔ عشاق بلکیم طاق ابروی حبیب
اوندن **اوزگه** گر حرم گر قدس قلمه اختیار

۲۰- در زبان ادبی و در پاره ای از واژه ها صدای «ق» ابتدا به «خ» و سپس به «ه» تبدیل شده است و کلیه آن واژه ها در زبان ادبی معاصر با «ه» بکار میروند. در زبان اشعار رنجی گونه «ق» فعال میباشد مثل کلمات باق ، چوق ، قمو ، قامو ، قانده ، قامودن ، قانی که در زبان ادبی معاصر به صورت باخ ، چوخ ، هامی ، هاردا ، هامیدان ، هانی بکار میروند.

۲۱- ترکیباتی مانند آ+ مصدر که امروزه در زبان ادبی رایج نیست مفهوم شرط ، الزام ، خبر و استمرار را میرساند.

چون صوت سوزین اشیتدی صنعان　　صورت کـبی **قالدی باقه** حیران
چون هنگ طریقه گیردنک ای شاه
ارشاد **ایده گور** بیزه ده اول راه.

فیروز رفاهی علمداری
تهران ۱۳۹۰

بسم الله الرحمن الرحیم
و به نستعین

ای جوهر حسن عشقه بر کان
Ey cövhəri hüsni eşqə bir kan

کانکدن اولور جهانه احسان
Kanidən olur cahana ehsan

صنعانه بهانه سیله ربّا
Səna bəhanəsiylə rəbba

اوصاف جمیلنک ایتدوم انشا
Övsafi cəmilin etdim inşa

صنعانه دوشر گهی بر اخگر[١]
Sənanə düşər gəhi bir əxgər

اورتا روآنکله[٢] ارمنیستان
Orta rəvan ilə Ərmənistan

کیمیاکر ایدی مکر بو ترسا
Kimyagər idi məgər bu tərsa

اظهاره کتوردی کان معنا
Izhara gətirdi kani məna

کفر ایچره بر آفت اولدی ظاهر
Küfr içrə bir afət oldu zahir

اسلامه دوشردی[٣] شور غوغا
İslama düşürdü şurü qovqa

مقصود ضمیر[٤] مستعیرم[٥]
Məqsudi zəmiri müstəirəm

سن سن همین ز شیخ و ترسا
Sənsən həmin zi şeyxu tərsa

ای الیق[٦] حمد و اعظم و شان
Ey əlyəqi həmdü əzəmü şən

---

[١]. جمشیدوف بو سؤزو«əxkran» اوخوموش. قافیییه گؤره دوغرودور إلیازمادا یوخدور.
[٢]. روان ایله دئمکدیر. روان قدیم آددیر.
[٣]. دوشوردی سالماق معناسیندا
[٤]. ١- ایچ ، باطین ؛ ٢- اورک ؛ ٣-بیر شئیین داخیلی معناسی
[٥]. بورج و عاریه ائدن
[٦]. لاییق سؤزوندندیر شاییسته

مستوجب خدمت هر انسان	Müstovcibi xidməti hər insan
ای شاکر لطف نعمت افزون	Ey şakiri lütf nemə əfzun
ای صابر قهره راحت افیون	Ey sabiri qəhrə rahət əfyun
ای ارزق اجتناس آنام	Ey ərzəqi ictinasi anam
بی میل میان کفر و اسلام	Bi meyl miyani küfru islam
ای خالق خلق خلقه پنهان	Ey xaliqi xəlq xəlqə pünhan
بی عین و عیان سندن اعیان	Bieynü əyan səndən əyan
ای راسم رمز و کلک تقدیر	Ey rasimi rəmzü kilki təqdir
تقدیر همین نه رای تدبیر	Təqdiri həmin nə rəyi tədbir
ای حامی هر ذلیل مضطر	Ey hamiyi hər zəlilü müztər
مستحکم عدل روز محشر	Müstəhkəmi ədli rüzi məhşər
ای شافی هر مریض و مستقم	Ey şafiyi hər mərizü müstəqm
ذاتی متعال شانی معظم	Zati mütəal , şəni məzəm
ای کافی فقر و کهف مظلوم	Ey kafiyi fəqrü kəhfi-məzlum
مستظهر[1] رمز سرّ مکتوم	Müstəzhəri rəmzi sirri məktum.
ای عالم هر ضمیر مکنون	Ey alimi hər zəmiri məknun
بی مثل و منزه از چه و چون	Bimislü münəzzeh əz çevü çun.
ای مالک ملک هر ممالک	Ey maliki mülki hər məmalik
سن باقی کل شئی هالک[2]	Sən baqiyi , külli şey halik.
سن سن ازل و ابد همین بس	Sənsən əzəlü əbəd həmin bəs
برسن سن و سندن اوزکه یوق کس	Birsən sənü səndən özgə yoq kəs

---

[1]. آچار ، سؤیلین ، ایظهار ائدن
[2]. آرادان گئدنلر ، هلاک اولان

قالمشلره ناصر معین اول — qalmışlara nasiri-müin ol
فریاد پزیر[۱] مضطرین اول — Fəryadpəziri müztərin ol

******

ای لالۀ روضۀ رسالت — Ey laleyi rövzeyi risalət
ای کلبن کلشن لطافت — Ey gülbini gülşəni lətafət
ای بوالبشره اساس و بنیاد — Ey bülbəşərə əsasü bünyad.
سن تاج رسل اجاب ایجاد — Sən taci rüsul icabi-icad.
منشاء سن و کایناته مقصد — Mənşə sənü kainatə məqsəd.
هم مظهر منشآت هر جد — Həm məzhəri mənşəati hər cəd
مبداء سن و انبیایه میعاد — Məbdə sənü ənbiyayə miad
مرشید سن و اولیایه اوستاد — Mürşid sənü ovliyayə ustad
آدم سننک ایله مختوم مختوم — Adəm sənin ilə məxtum, məxtum
اشیا سننک ایله اولدی موسوم — Əşya sənin ilə oldu mövsum.
سن مظهر ذات کبریاسن — Sən məzhəri zati kibriyasən,
سن معدن کوهر خداسن — Sən mədəni gövhəri xudasən.
کاشانۀ حق ظهور سندن — Kaşaneyi həq zühür səndən,
ظاهر قمو نار و نور سندن — Zahir qamu naru nur səndən.
اولکل بو دل فکاره مرهم — Olgil bu dili nigarə məhrəm,
عقباده شفیع و رهنما هم — Üqbadə şəfiyyü rəhnəma həm.

******

اول معدن فضل چار یارنک[۲] — Ol mədəni fəzli çar yarın

---

[۱]. جمشیدوف بو سؤزو «fərhaduəziri» اوخوموش. بو سؤز «فریادپذیر» اولمالیدیر
[۲]. چار یارنک: یولداشلارین چاره سی

Seddiqü ətiqi yari qarın	صدیق و عتیق یار غارنک[١]
Ol şahidi rahi qabi qövsiyn	او شاهد راه قاب قوسین
Ol yədi rəfiqi sani əsnin	اول ید رفیق ثانی اثنین
Ol dinə müinü şərə rəhbər	اول دینه معین شرعه رهبر
Ol sədrnişinü ədlgöstər	اول صدرنشین و عدل کوستر
Ehkami nizami ədlə faruq	احکام نظام عدله فاروق[٢]
Ədlinə anın xilaf zənn	عدلینه آننک خلاف ظن یوق
Ol mülki həyayə sədri təşrif,	اول ملک حیایه[٣] صدر تشریف
Ehkami kəlamə verdi təlif.	احکام کلامه ویردی تالیف
Ol valiyi kişvəri səxavət,	اول والی کشور سخاوت
Sərdəftəri xeyli işticaət.	سردفتر خیل اشتجاعت
Ol heydəri həqq, vəsiyyi Əhməd	اول حیدر حق وصُی احمد
Ovsafina yox qiyasü ya hədd.	اوصافنه یوق قیاس و یا حد
Hər biri bir əxtəri hidayət,	هر بری بر اختر هدایت
Bu mədh olara edər kifayət.	بو مدح اولاره ایدر کفایت
Həm cümlə mühacirinü ənsar,	هم جمله مهاجرین و انصار
Həm tabeyi ruzi həşri əxyar.	هم تابع روز حشر[٤] اخیار[٥]
Rəhmət nəzərilə fəzli yəzdan,	رحمت نظریله فضل یزدان
Ruzi olara rizayi rəhman.	روزی اولاره رضای رحمان

---

[١]. یار غارنک: ماغارادا اولانلارین یاردیمجیسی
[٢]. فاروق: بیر-بیریندن فرقلندیرن
[٣]. جانلی ، یاشایان، وار اولان
[٤]. روز حشر: قیامت گونو
[٥]. یاخشیلیق ائدنلر ، خئر ایشلره مئل ائدنلر

******

Bir gün ki, bahari feyzi- novruz	برکون که بهار فیض نوروز
Qılmışdı cəhani gülşən əfruz	قلمشدی جهانی کلشن افروز
Ayineyi dəhrdən gedib jəng	آینۀ دهردن کیدوب ژنک[١]
Vermişdi cəhanə lalədən rəng	ویرمشدی جهانه لاله دن رنک
Ətfali nəbati bağü bostan	اطفال نبات باغ و بستان
Geymişdi təninə səbz qaftan	کیمشدی تنینه سبز قفتان
Əhnadələrə nəbati əşcar	احنادلره[٢] نباتی[٣] اشجار
Geydirmiş idi külahi ənvar	کیدورمش ایدی کلاه انوار
Rəbbinə qılıb fiöan bülbül,	ربینه قلوب فیغان بلبل
Açmışdı duası xardən gül.	آچمشدی دعاسی خاردن کل
Bağ olmuş idi bəliği rəhman,	باغ اولمش ایدی بلیغ[٤] رحمان
dağ olmuş idi dürri gülüstan.	داغ اولمش ایدی دری[٥] کلستان
Mən tilbəvü məsti laübali,	من تلبه و مست لاابالی
Fikrim nə cəhan, nə mülkü mali.	فکرم نه جهان نه ملک و مالی
Nəfsim məni bir xəyalə salmış,	نفسم منی بر خیاله سالمش
Bir məşğəleyi mühalə salmış.	بر مشغلۀ[٦] محاله سالمش
Mən müştəqilü qəziyyə müşkil,	من مشتغل و قضیه مشکل
Həq edə məgər hüsuli qabil.	حق ایده مکر حصولی قابل

---

[١]. أسکی فارس سؤزو «پاس» دئمکدیر.
[٢]. أسکی عرب سؤزودر «یان-یؤزه»، « چؤوره» معناسیندادیر.
[٣]. آغ رنگی
[٤]. گؤزل سؤز ، گؤزللیک
[٥]. اینجی ، مورواری
[٦]. ایش ، مشغولییت

اول فکرده جوشه کلدی جانم	Ol fikrdə cuşə gəlidi canım,
کفتاره کتوردی خوش زبانم	Göftarə gətirdi xoş zəbanım.
سویلردم اوزوم بعضی اشعار	Söylərdim özüm bəzi əşar,
اولماز اولور هرزه هرزه کفتار	Olmaz olur hərzə-hərzə göftar.
الجا[۱] ایله ایتدی بعضی یاران	Əlca ilə etdi bəzi yaran,
سویله بیزه شعر شیخ صنعان	Söylə bizə şeri Şeyx Sənan.
کوردم که عجمده نظم تکرار	Gördüm ki, Əcəmdə nəzmi təkrar,
اتراکده یوق ولی بو کفتار[۲]	Ətrakkə yoq vəli bu göftar.
ترک ایله دیمک اراده قلدوم	Türkilə demək iradə qıldım,
بر نیچه یرین زیاده قلدوم	Bir neçə yerin ziyadə qıldım.
اشعار ایله ویردوم آنکا زینت	Əşar ilə verdim ana zinət,
بزم اهلنه اندن اوله نشأت[۳]	Bəzm əhlinə ondan ola nəşət.
درج[٤] ایله دیدوم سوزمنی کوتاه	Dürc ilə dedim sözümnü kutah,
انجـــق دیـــم استعیـــن بالله	Ancaq deyim isteyin billah.

******

پیمانـــه دهـــر پیـر اوستاد	Peymaneyi- dəhr , piri-ustad,
قلمش بو حکایه بویله بنیاد[٥]	Qılmış bu hekayə boylə bünyad.
شیخ ایدی حرمده شیخ صنعان	Şeyx idi Hərəmdə Şeyx Sənan,
ویرمشدی حرمده اللی ایل جان	Vermişdi hərəmdə əlli il can.

---

[۱]. ایستک ، خاهیش ؛ الجا ایتمک : ایستمک، خاهیش ائتمک
[۲]. شعیر ، أثر ، سؤز
[۳]. سئوینج ، شأنلیک
[٤]. باهالی داشلار ، جواهیر، جواهیر ساندیقچاسی
[٥]. بنیاد قلماق : یاراتماق ، دوزلتمک

Hər fənndə idi dəqayiq əhli,	هر فنده ایدی دقایق اهلی[١]
Əsrarə həmin həqayiq əhli.	اسراره همین حقایق اهلی
Bir mədəni elm, kənzi-əxbar,	بر معدن علم کنز[٢] اخبار
Təsnifi-ülumə həm xəbərdar.	تصنیف علومه هم خبردار
Bir mürşidi-din, şərə rəhbər,	بر مرشد دین شرعه رهبر
Şər içrə neçə kitab əzbər.	شرع ایچره نیچه کتاب ازبر
Qariyü kəlami-həqə hafiz,	قاری و کلامه حقه حافظ
Hökmü neçə dəlilə nafiz.	حکمی نیچه دلیله نافذ
Dörd yüz müridi cümlə fazil,	دورت یوز مرید جمله فاضل
Ərbabi-kəmal,fəzili-qabil .	ارباب کمال فضل قابل
Ədnasi edərdi seyri-lahut,	ادناسی[٣] ایدردی سیر لاهوت
Tovqiyi-mülukə nami məsbut.	توقیع[٤] ملوکه نامی مثبوت
Qılmışdı hərəmdə əlli bir həc,	قلمشدی حرمده اللی بر حج
Ömrə demiyim ki, neçə bir qəç.	عمره دیمیم که نیچه بر قچ
Bir şeyx idi kim, əlimü kamil,	بر شیخ ایدی کیم علیم[٥] و کامل
İrşadi anın cəhanə şamil.	ارشادی آننک جهانه شامل
Həm Rum arasında , həm Şam,	هم روم اراسنده هم شام
Eldə adı bəllü Şeyx-ül-islam.	ایلده آدی بلّو شیخ اسلام
Ömrün desə yüz yaşında bir pir,	عمرین دیسه یوز یاشنده بر پیر

---

١. دقایق اهلی: چوخ دقیق بیلن ، یاخشی بیلن
٢. گنجینه ، حزانه
٣. أن آشاغاسی، أن بالاجاسی
٤. شاهلارین موهورو، شاهلارین بویروغو، دؤلت أمرلری
٥. بیلیگلی ، ساوادلی ، عالیم

Hikmətdə, nəzərdə əhli-tədbir.	حکمتده نظرده اهل تدبیر
Təqdiri gör imdi kirdigarın,	تقدیری کور ایمدی کردکارنک
Əhvali nə oldu ol fikarın.	احوالی نه اولدی اول فکارنک
Bir kecə seyridə gördü ol şah,	بر کیجه سیرده کوردی اول شاه
Düşdü ona Rum eli sarı rah.	دوشدی آنکا روم ایلی سارو راه
Bir erməni köyü sarı varmış,	بر ارمنی کوی سارو وارمش
Bütlərinə onda səcdə qılmış.	بت لرینه انده سجده قلمش
Yuxudan oyandı oldu məhzun,	یوخیدن اویاندی اولدی محزون
Qıldı bu xəyal onu digərgun.	قیلدی بو خیال آنی دیکرکون
Qüsl eylədi , girdi xəlvətə ol,	غسل ایلدی کیردی خلوته اول
Oldu danadək duayə məşqul.	اولدی داکادک دعایه مشغول
Şeytan məni gör nə halə salmış,	شیطان منی کور نه حاله سالمش
Cilavımı xoş əlinə amış.	جلاویمی خوش الینه آلمش
İkinci kecə yenə o şəhbaz,	ایکینجی کیجه ینه او شهباز
Qılmış yenə ol məkanə pərvaz.	قلمش ینه اول مکانه پرواز
Görmüş necə görmüş[1] əvvəl,	کورمش نیجه کورمش اوّل
Kim bir büt önündə bağlamış əl.	کیم بر بت اوکنده باغلمش ال
Durdu yuxudan oyandı ol pir,	دوردی یوخودن اویاندی اول پیر
Bu halinə[2] qayət oldu təqyir.	بو حالینه غایت اولدی تغییر
Bu nə əcəb işdir ey xudavənd?	بو نه عجب ایشدر ای خداوند
Şeytanəmi oldu nəfs peyvənd.	شیطانه می اولدی نفس پیوند

[۱]. جمشیدوف بورادا «ایدی» سؤزونو علاوه ائدیبدیر. آلیازمادا یوخدور.
[۲]. جمشیدوف بورسؤزو «حالتنه» اوخوموشدور.

Şeytan mənə dəst buldu buyun, — شيطان منكا دست بولدى بويون
Qıldı məni beylə xaru məhzun. — قلدى منى بيله خار و محزون
Adicə vüzui qıldı təcdid, — عاديجه وضوى قلدى تجديد
Təkid ilə qıldı tövbə töhid. — تاكيد ايله قيلدى توبه توحيد
Üçücü gecə yuxuya vardı, — اوچنجى كيجه يوخويه واردى
Yuxuda yenə o kuyə vardı. — يوخوده ينه او كويه واردى
Qıldı bütə səcdə ol şahi-din, — قلدى بته سجده اول شاه دين
Tərsa dinin ona qıldı təyin. — ترسا دينين انكا قلدى تعيين
Bağladı belinə zündü zünnar, — باغلادى بلينه زند و زنّار
Tərsalığa qıldı dərdəm iqrar. — ترسالغه قلدى دردم اقرار[1]
Yuxudan oyandı halə[2] gəldi, — يوخودن اوياندى حاله كلدى
Başına dögüb fəğanə gəldi. — باشينه دوكوب فغانه كلدى
Qalmadı tənində tabü taqət, — قالمدى تنينده تاب و طاقت
Uçqundu əlindən istitaət. — اوچ قوندى الندن استطاعت[3]
Cəm eylədi qamu yarü yoldaş, — جمع ايلدى قامو يار و يولداش
Qıldı bu yuxunu onlara faş. — قلدى بو يوخونى اكلره فاش
Aydır: nə deyirsz uc bu halı? — ايدور نه ديرسيز اوج بو حالى
Bir şöbədən degil bu xalı. — بر شعبده دن دكل بو خالى
Düşdü səfərim diyari-Rumə, — دوشدى سفرم ديار رومه
Nə çarə daxi bu nəfsi şümə? — نه چاره داخى بو نفس شومه
Yaran dedilər ki, ey hünərvər, — ياران ديديلر كه اى هنرور

---

[1]. أليازمادا اظهار يازيليب و سونرا اوستونه خط چكيب آلتيندا "اظهار" علاوه ائديبدير.
[2]. جمشيدوف بورسؤزو «جانه» اوخوموشدور.
[3]. گوج ، باجاريق

شیطانی اوزکا قلما رهبر
Şeytanı özünə qılma rəhbər.

شیطانی اولور چوخی بو احوال
Şeytani olur çoxu bu əhval,

یوز ویرمه بو حاله ایتمه اقبال
Yüz vermə bu halə, etmə iqbal.

قیلدی نیجه جهد شیخ فاضل
Qıldı neçə cəhd şeyxi-fazil,

ترک ایلیه بو خیالی باطل
Tərk eyləyə bu xəyali batil.

وار ایدی قدرده بویله یازو
Var idi qədərdə böylə yazu,

یازونی بوزارمی زور بازو
Yazunı bozarmı zuri-bazu?

روم سارویه قلدی شیخ چون عزم
Rum saruya qıldı şeyx çün əzm,

اخلاص ایله قیلدی نیت جزم
İxlas ilə qıldı niyyəti-cəzm.

هر نیجه دیدیلر اولمادی چار
Hər necə dedilər olmadı çar,

یول یراغی قیلدی چار و ناچار
Yol yarağı qıldı çarü naçar.

شیخ بویله بیوردی جمله اصحاب
Şeyx böylə buyurdu cümlə əshab,

قالخوب کیده جمله یار احباب[۱]
Qalxub gedə cümlə yari-əhbab.

******

ساغی[۲] کتور امدی شرب شیرین
Saqi gətir imdi şürbi-şirin.

دورانه کتور بو چرخ دهرین
Dövranə gətir bu çərxi dəhrin.

یوخودان اویات بو فوج غدار
Yuxudan oyat bu fovci-qəddar,

قیل شعبده باز لعبت اظهار
Qıl şöbədəbazi löbət izhar.

دایم بو نظامه ویرمه تقریر
Daim bu nizama ver təqrir,

قیل دور زمانه سیر تغییر
Qıl dövri-zəmanə seyri-təqyir.

که عشق میبندن ایله سرخوش
Gəh eşq meyindən eylə sərxoş,

---

[۱]. یولداشلار ، یاخینلار؛ بو سؤز مورکبدیر و یازیلیشی یار-احباب اولمالیدیر.
[۲]. ألیازمادا ایملاسی بئله دیر.

کاه ایله شروب عقل ایله هوش
Gah eylə şürübi-əql ilə huş.

که شیخ زمانه اول جهانه
Gəh şeyxi zəmanə ol cəhanə,

که مست شراب جاودانه
Gəh məsti şərabi-cavidanə.

که مسجدی دوت کهی کلیسا
Gəh məscidi dut gəhi kəlisa,

که شیخ لغ ایله کاهی ترسا
Gəh şeyxlıq eylə, gahi tərsa.

چون دور زمانه منقلبدور
Çün dövri-zəmanə münqəlibdir,

آندن هنر اهلی مجتنبدور[1]
Andan hünər əhli müctənibdur.

اول پیر مغان قصه پرداز
Ol piri-müğani-qissə pərdaz,

بو قصه نی بویله قیلدی آغاز
Bu qissəni böylə qıldı ağaz.

چون قیلدی سفر یراغین اول پیر
Çün qıldı səfər yarağın ol pir,

انجامنی قیلدی بویله تدبیر
Əncamnı qıldı böylə tədbir.

وار ایدی مریدلر ایچره بر شاه
Var idi müridlər içrə bir şah,

بو جمعیته قبول درکاه
Bu cəmiyyətə qəbuli-dərkah.

کعبده خلیفه تکدی آنی
Kəbədə xəlifə tikdi anı,

تا قویمیه خالی اوز[2] مکانی
Ta qoymaya xalı öz məkanı.

اویدوردی اوزینه غیراصحاب
Uydurdu özünə qeyri əshab,

انجم[3] ایله سیر قیلدی مهتاب
Əncüm ilə seyr qıldı məhtab.

روم سارویه اولدیلر روان
Rum saruya oldular rəvanə,

اول کشور کزدی خانه خانه
Ol kişvəri gəzdi xanə-xanə.

هر منزله کیم واروردی اول پیر
Hər mənzilə kim varırdı ol pir,

دوش همت ایله بلوردی بر پیر
Duş himmətilə bulurdı bir pir.

---

[1]. اوزاق دوشمک ، یان گزمک ، ایجتیناب اتمک
[2]. جمشیدوف بو سؤزو «اول» اوخوموشدور.
[3]. اولدوز

Rum ölkəsinin diyari ol yar,
روم اولکه سنک دیاری اول یار

Seyr eylədi cümlə müştərivar.
سیر ایلدی جمله مشتری وار

Bir nahiyəyə irişdi ol şah,
بر ناحییه ایریشدی اول شاه

Varı o diyarın idi gümrah.
واری او دیارنک ایدی کمراه[1]

Var idi o yerdə bir qəsicə,
وار ایدی او یرده بر قصیجه[2]

Tərsa arasında xoş nəsicə.
ترسا اراسنده خوش نسیجه

Vəsfi gözəlü cəmən havali,
وصفی کوزل و چمن هوالی

Fərxəndə məkanü qəsri- ali.
فرخنده مکان و قصر عالی

Bir xırdaca şəhr xoşca mənzil,
بر خورده جه شهر خوشجه منزل

Mərdümləri sadə, xoşdil.
مردم لری ساده طبع خوش دل

Bir ali nəsəb içində vali,
بر عالی نسب ایچینده والی

Zülmündən anın cahani xali.
ظلمندن اننک جهانی خالی

Yoq idi cahanda nəsli-peyvənd.
یوق ایدی جهانده نسل پیوند

Bir danə fərzən, özgə fərzənd.
بر دانه فرزند اوزکه فرزند

ney qız ki, bəlkə nəsli İsa,
نی قیز که بلکه نسل عیسی

Tərsa vəli gör ki, necə tərsa.
ترسا ولی کور که نیجه ترسا

Bir qəddi büləndü qaməti xub,
بر قدی بلند و قامتی خوب

Məhbub vəli ki, necə məhbub.
محبوب ولی که نیجه محبوب

Tərsa beçə demə, bəlkə hüri,
ترسا بیچه دیمه بلکه حوری

Hüri , vəli gör ki, necə hüri.
حوری ولی کور که نیجه حوری

Xubluq ana verib sani-züleyxa,
خوب لق آنکا ویروب سان[1] زلیخا

---

[1]. بوللو ، ساغلام ، چوخ

[2]. قصرجه سؤزو قیسا فورمادا وئریلمیشدیر.

[1]. دئیه سن ؛ سانماق فعلیندن

Oldu bu da bütpərəst tərsa.
اولدی بو ده بت پرست ترسا

İsa məgər ona veri möcüz,
عیسی مکر آنکا ویردی معجز

İslami anınla qıldı aciz.
اسلامی آننکله قیلدی عاجز

Doğdu məgər ol sənəmği Məryəm,
دوغدی مکر اول صنمغی مریم

Yəhya kibi fitnə oldu şeyx həm.
یحیی کبی فتنه اولدی شیخ هم

Bir zülfi-kəməndü çeşmi-cadu,
بر زلف کمند و چشم جادو

Haruna verurdı sehr ilə su.
هارونه ویروردی سحر ایله سو

Bütxanaya girsə ol pərizad,
بتخانهٔ کیرسه اول پریزاد

Bütlərə verərdi məkri ilə irşad.
بت لره ویروردی مکرایله ارشاد

Meyxanədə qılsa bəzm ağaz,
میخانده قلسه بزم آغاز

Nahidə verərdi rəqslə saz.
ناهیده ویروردی رقصله ساز

...........................səhra,
صحرا.................................

Qılmazmıdı nazi şeyxə tərsa.
قلمازمدی نازی شیخه ترسا

Görən edəməzdi səbrə imkan,
کورن ایده مزدی صبره امکان

Sənanə demə, bəlkə piri-Kənan.
صنعان دیمه بلکه پیرکنعان

Göftarə gələndə ol şəkər ləb.
کفتاره کلنده اول شکر لب

Alırdı nəbati misri məksəb.
آلوردی نباتی مصر مکسب[1]

Təqdiri- ilahi , fəzli-yəzdan,
تقدیر آله فضل یزدان

İş böylə gətirdi yüzə dövran.
ایش بویله کتوردی یوزه دوران

Babası dadıb əcəl məzaqı,
باباسی دادوب اجل مذاقی[2]

Qız qaldı həmin yerində baqi.
قیز قالدی همین یرنده باقی

---

[1]. گلیر ، قازانج
[2]. دادی ، طعمی

خورشید قالوب محو اولدی سایه	Xürşid qalıb , məhv oldu sayə,
خورشید ضیانی ویردی آیه	Xürşid ziyani verdi ayə.
ایو[١] ایتدی عدم سایه رختین	Ev etdi ədəm, sayə rəxtin,
قویدی یرینه سرا و تختین	Qoydu yerinə səravü təxtin.
اوزباشنه حاکم اولدی اول آی	Öz başına hakim oldu ol ay,
یوق کیمسدن اونکا فکر و پروای	Yoq kimisədən ona fikrü pərvay.
سیران[٢] ایچون ایلمشدی اول ماه	Seyran üçün eyləmişdi ol mah,
بر عالیجه کشک بر سر راه[٣]	Bir alicə köşk bər səri-rah.
ایام بهارده اول پریزاد	Əyyami baharda ol pərizad,
اول کوشکه کلوب دتردی بنیاد	Ol köşkə gəlib dutardı bünyad.
بر قافله کیم کیچردی یولدن	Bir qafilə kim keçərdi yoldan,
او ماه باخردی صاغ و صولدن	O mah baxardı saqü soldan.
چون شیخ واروب اورایه یتدی	Çün şeyx varıb oraya yetdi,
تقدیر الهی کور که[٤] نیتدی	Təqdiri ilahi gör ki, netdi.
مقصودی بو ایدی شیخ که اولدم[٥]	Məqsudi bu idi şeyx ki, oldəm,
اکلنمیه کیجه تیز[١] و محکم	Əglənməyə geçə tizü möhkəm.
قیز کوردی که کلدی خیل انبوه	Qız gördü ki, gəldi xeyli-ənbuh,
بر شوخ و صلابتیله چون کوه	Bir şüxu səlabətilə çün kuh.
خوف ایتدی که اوله خیل دشمن	Xüf etdi ki, ola xeyli-dümən,

---

١. جمشیدوف بو سؤزو «دیو» اوخوموش.

٢. گزمک

٣. جمشیدوف بو سؤزو « بیر سر راه » اوخوموشدور.

٤.إلیازمادا «کی» یازلیب اوستونه خط چکیب «که» ایله عوض ائدیبلر.

٥.بو سؤز «اول» و «دم» سؤزونون بیرلشمه سیدیر.

١. همن ، سرعتله

Bir dostu düşmən eylədi zənn.	بر دوستی دشمن ایلدی ظن
Nəzarəyə çıxdı köşkə ol mah,	نظاریه چیخدی کوشکه اول ماه
Can………… ……agah.	جان................ ....آکاه

******

Saqi mana vergil imdi bir cam,	ساقی منکا ورکیل[۱] ایمدی بر جام
Ta edim onunla tərki-islam	تا ایدم آننکله ترک اسلام
Kəbədə yetər bu ihtiramım,	کعبده یتر[۲] بو احترامم
Bütxanəyə saru çək zimamım.	بتخانه صارو[۳] چک زمامم
Kəbədə idim imami-anam,	کعبده ایدم امام آنام
İslam dinində şeyx-ül-islam.	اسلام دیننده شیخ الاسلام
Min bəd məqam etdim kəlisa.	من بعد مقام ایتدم کلیسا
Məxdumi-meyü muğanü tərsa.	مخدوم می و مغان و ترسا
Ver imdi mənə meyi-muğani,	ور ایمدی منکا می مغانی
Ta eşq ilə məst edim cahani.	تا عشق ایله مست ایدم جهانی
Eşqin verəyim səlayi-amə,	عشقنک ویره یم صلای عامه
Zünnarə dəgişdirim əmamə.	ذی الناره دکشدورم عمامه

******

Dirineyi-piri-nəzm peyma,	دیرینۀ پیر نظم پیما
Bu qissəni böylə qıldı inşa:	بو قصه نی بویله قیلدی انشا

---

[۱]. أسکی أمیر فورماسیدیر. وئر دئمکدیر.
[۲]. کفایت ائدر ، بسدیر ؛ یئتمک فعلیندن.
[۳]. . جمشیدوف بو سؤزو « بتخانه صارویه » اوخوموشدور.

چون کلدی یتشدی شیخ صنعان	Çün gəldi yetişdi Şeyx Sənan,
نظاریه آچدی چشم کریان	Nəzarəyə açdı çeşmi-giryan.
بی واسطه کوردی روی ماهی	Bivasitə gördü ruyi-mahı
عیقوقه[1] یتوردی دود و آهی	Eyquqə yetirdi dudü ahi.
بر کورمک ایله قراری کیتدی	Bir görmək ilə qərari getdi,
بیهوش اولوب اختیاری کیتدی	Bihuş olub ixtiyari getdi.
قالمادی تننده تاب و طاقت	Qalmadı tənində tabü taqət.
الدن قمو کیتدی استطاعت[2]	Əldən qamu getdi istitaət.
یر یوزینه دشدی مرکبندن[3]	Yer yüzünə düşdü mərkəbindən,
بلکیم[4] درجات منصبندن	Bəlkim dərəcati-mənsəbindən.
باشلادی فغان و آه و زاری	Başladı fəğanü ahü zari,
قالمادی قرار و اختیاری	Qalmadı qərarü ixtiyari.
....آلدی	⋯⋯⋯⋯⋯⋯⋯aldı,
هر بری بر اوزکه فکره دالدی	Hər biri bir özgə fikrə daldı.
شیخ اوزره یغلدی جمله غمزاد	Şeyx üzrə yığıldı çümlə qəmzad,
واروب دیدیلر که بو نه بیداد	Varub dedilər ki, bu nə bidad?
بیز قانده و قانده کوی ترسا	Biz qandavü qanda küyi-tərsa?
شیخ حرم اوله بیله رسوا	Şeyxi-hərəm ola böylə risva.
بر یرده نصیحت ایتدی بنیاد	Bir yerdə nəsihət etdi bünyad,
شیخه دیدی ای نزاله[1] اوستاد	Şeyxə dedi ey nəzalə usta.

---

[1]. عیوق عربجه آسمان، گؤی دئمکدیر. گؤرونور سؤزون ایملاسی سهودیر.
[2]. گوج ، باجاریق ، ایمکان
[3]. آتیندان
[4]. جمشیدوف بو سؤزو « بیلکیم» اوخوموشدور.

Sən fazilü əfzəli cahansan,	سن فاضل و افضل و جهان سن
Hər elmi-fününə nöktədansan.	هر علم فنونه نکته دان سن
Əqlindisə cümlədən ziyadə,	عقلنک دیسه[۲] جمله دن زیاده
Girməz hünərin çü sanə, adə.	کیرمز هنرک چو سانه آده
Ərbabi-kəmalə sərvər idin,	ارباب کماله سرور ایدیک
Gümrahi cahana rəhbər idin.	کمراه جهانه رهبر ایدیک
Səndən nə rəva bu namünasib,	سندن نه روا بو نامناسب
Olmaq tələbü həvayə raqib.	اولمق طلب و هوایه راغب
Şeytanə uyub bu kuyə gəlmək,	شیطانه اویوب بو کویه کلمک
Ellərqə özün fəsanə qılmaq.	اللرغه اوزین فسانه قیلماق
Tərk et bu rəviş sənə degil xub,	ترک ایت بو روش سنکا دکل خوب
Fazillər işi dəgil bu üslub.	فاضیل لر ایشی دکل بو اسلوب
Munca ki, nəsihət etdi bir-bir,	مونجه که نصیحت اتدی بربر
Təsirinə qabil olmadı pir.	تاثیرینه قابل اولمادی پیر
Əfqanə gəlib dedi ki, yaran,	افغانه کلوب دیدی که یاران
Yoq muna nəsihət ilə imkan.	یوق مونکا نصیحت ایله امکان
Təqdirə durur bu iş mütləq,	تقدیره دورور بو ایش مطلق
Tədbir ilə dəfi mümkini yoq.	تدبیر ایله دفع ممکن یوق
Dersiz ki, ziyadədir bəlağət,	دیرسیز که زیاده دور بلاغت
İdrak ilə əqlü fəhmü rayət.	ادراکله عقل و فهم و رایت
Bir iş ki, düşürdi böylə aqil,	بر ایش که دوشردی[۱] بویله عاقل

[۱]. جمشیدوف بو سؤزو «نزانه» اوخوموشدور. منجه بو نزاله یعنی آتدن ائنن ، دوشن .
[۲]. «دیرسه»نین قیسا فورماسیدیر.
[۱]. جمشیدوف بو سؤزو « düşərdi» ییغماق معناسیندا اوخوموشدور.

زور ایله دوکل که اوله غافل
Zur ilə degil ki, ola qafil.

بس بیل که دکل بو اختیاری[1]
Bəs bil ki, degil bu ixtiyari,

عقلمی.. ....
Aqlımı·····················.......

دل ملکنه عشق اولدی مفهوم
Dil mülkinə eşq oldu məfhum,

سودا ره عقلی قلدی مظلوم
sevda-rəhi-əqli qıldı məzlum.

افلاکه که چکدی آه عشق مد[2]
Əflakə ki, çəkdi ahi-eşq mədd

باغلادی طریقی عقله اول سد
Baqladı təriqi-əqlə ol sədd.

بر اهل خرد کیم اولدی عاشق
Bir əhli-xirəd kim oldu aşiq,

ادراکنه داخی دوتمه واثق[1]
İdrakinə daxı dutma vasiq.

عشقدن[2] خردینه ایلیوب بند
Eşqdən xirədinə eyləyib bənd,

بو شعری نه خوش دیمش خردمند
Bu şeri nə xoş demiş xirədmənd.

*****

عشق سلطانی کلوب دل شهرینه قلغج قرار
خیل عقل هوش اول اقلیمدن ایلر فرار
لطفله کر عاشقه دلدار قلسه بر نظر
اول نظردن فیض اولور اول خاکساره هرنه وار
عاشق اولدور ترک ایده عشقنک یولندا دین و دوک
دین ودلدن چون غرض کورمک همین رخساریار
ترک ایدوب دنیا و دینک یاره جان ویر ای کونکل
مال و ملک دنیه عقبایه یوخدور اعتبار

---

[1]. جمشیدوف بو سؤزو « əhniyati» اوخوموشدور.
[2]. یوخاری قالخماق
[1]. یقیین ، ایطمینان ؛ واثق دوتماق : گوونمک ، قطعی قرارا گلمک
[2]. جمشیدوف بو سؤزو « eşqin» اوخوموشدور.

یار وصلین ایسته غیرنک وارنه قلما نظر
چون بلورسن بو فنا وار دکلدور پایدار
قبلۀ عشاق بلکیم طاق ابروی حبیب
اوندن اوزکه کر حرم کر قدس قلمه اختیار
وصل جانانک بلورسن ایلمه قطع امید
رنجیا قلکل اساس اعتقادنک استوار

Eşq sultani gəlib dil şəhrinə qılğac qərar,
Xeyli əqlü huş ol eqlimdən eylər fərar.
Lütflə gər aşiqə dildar qılsa bir nəzər,
Ol nəzərdən feyz olur ol xaksarə hər nə var.
Aşiq oldur tərk edə eşqin yolunda dinü dun,
Dinü dildən çün qərəz görmək rüxsari-yar.
Tərk edib dünyavü dinin yara can ver ey gönül.
Malü mülkun sünyavü uqbayə yoxdur etibar.
Yar vəslin istə qeyrin malına qılma nəzər,
Çün bilirsən bu fəna var degildir paydar.
Qibləyi uşşaq bilkim taqi -əbruui həbib.
Ondan özgə gər hərəm, gər quds qılma ixtiyar.
Vəsli-cananın bilirsən eyləmə qəti ümid,
Rənciya qılqıl əsasi-etiqadın ustuvar.

******

Yarana dönüb dedi kim ol pir,	یارانه دونوب دیدیکیم اول پیر
Ey əhli-kəmalü dərkü tədbir.	ای اهل کمال و درک و تدبیر
Təqdir bilmiş	تقدیر....... .... بلمش

سیز جانلری غمده قلمکز ریش	Siz canları qəmdə qılmanız riş.
قوی من چکیم بودرد یلقوز	Qoy mən çəkəyim bu dərdi yalqız,
سیز جمله حرم سارو دوننکوز	Siz çümlə hərəm saru dönünüz.
بیله دیدی قلدی آه افغان	Böylə dedi qıldı ahü əfqan,
افغانه کتوردی جمله یاران	Əfqanə gətirdi çümlə yaran.
قامو دیدیلر کیم ای وفادار	Qamu dedilər kim, ey vəfadar,
اوستاد قدیم و نغز کفتار	Ustadi-qədimü nəqz göftar.
بو فضل و بلاغتیله دیرسن	Bu fəzlü bəlaqətilə dirsən,
ترسالغی اختیار ایدرسن	Tərsalığı ixtiyar edirsən.
سن پیر و طریق بیز توابیع[1]	Sən pirü təriq , biz təvabe,
سن مهر و منیر بیز لوامع[2]	Sən mehrü münir , biz ləvame.
هیچ لمعه[3] قو یاشدن آلورمی	Heç lümə qu yaşdan alırmı?
یلدوزسیز هیچ قمر یوررمی	Yıldızsız heç qəmər yürürmı?
سن مرشد راه بیز مریدنک	Sən mürşidi rah, biz müridin,
شیخ جهان بیز امیدنک	(sən) Şeyxi-cahanı , biz ümidin.
بو وقعه دک[4] ای نزانه اوستاد	Bu vəqədən ey nəzanə ustad,
قلدوک بیزه بو طریق ارشاد	Qıldın bizə bu təriqi-irşad.
چون هنک طریقه کیردنک ای شاه	Çün həngi təriqə girdin ey şah,
ارشاد ایده کور بیزه ده اول راه	İrşad edə qur bizə də ol rah.
یکرنک کرک مرید ایله پیر[5]	Yekrəng kərək mürid ilə pir,

---

[1]. سنه تابع اولانلار.
[2]. پارلایان، تصوفده سالیکین پارلایان تاثیری.
[3]. ایشیق
[4]. جمشیدوف بو سؤزو «وقته دک» اوخوموشدور.

Yekrənligə edəli tədbir.	یک رنک لکه ایده لی تدبیر
Dutdun bu təriqi çünki möhkəm,	دوتدنک بو طریق چونکه محکم
Tərsa oluruz səninlə biz həm.	ترسا اولوروز سنکله بیز هم
Çün ciddilə qıldılar muna cəhd,	چون جدیله قلدیلر مونکا جهد
Bir yerdə ola bu rahü bu əhd.	بر یرده اولا بو راه و بو عهد
Ol əhdi qəbul qılmadı pir,	اول عهدی قبول قلمدی پیر
Dağılmağa qurdu rəyü tədbir.	داغلمغه کوردی رای و تدبیر
Çün olmadı şeyxə iştə imkan,	چون اولمدی شیخه ایشته امکان
Qəti-nəzər etdi , döndu yaran.	قطع نظر ایتدی دوندی یاران
Əzm eylədilər hərəm saraya,	عزم ایلدیلر حرم سرایه
....	*[1]
Qaldı ara yerdə şeyx tənha.	قالدی آره یرده شیخ تنها
Aşüftəvü zarü bisərü pa.	آشفته و زار و بی سروپا
Kəlbi kibi dutdu astanın,	کلبی کبی دتدی آستانین
Ərşə dirək eylədi fəqanın.	عرشه دیرک ایلدی فغانین
Əflakə yetirdi sövti-ahi,	افلاکه یتوردی صوت آهی
Əfqanə gətirdi murqü mahi.	افغانه کتوردی مرغ و ماهی
Bütxanəyə saldı ahi-atəş,	بتخانیه سالدی آهی آتش
Xirqəsini yaxdı ol bəlakəş.	خرقه سنی یاقدی اول بلاکش
Təsbihini verdi aldı zünnar,	تسبیحنی ویردی آلدی زنار
Girdi səri-kuyə verdi kirdar.	کردی سرکویه ویردی کردار

---

[1]. جمشیدوف بورادا «سرپیر» اوخوموشدور.
[1]. بو سطیر أليازمادا اوخونما كيفيتده دئييل.

Oradını verdi aldı naqus,	اورادنی ویردی آلدی ناقوس
Rüsvalığa verdi arü namus.	رسوالغه ویردی عار و ناموس
Qurani dəgişdi aldı İncil,	قرآنی دکوشدی آلدی انجیل
İslamını qıldı küfrə təbdil.	اسلامنی قیلدی کفره تبدیل
Kuyin hərəm etdi,kəlbin həmdəm,	کوین حرم ایتدی کلبین همدم
Xinzirini yarü banı məhrəm.	خنزیرنی یار و بانی محرم
Yeddi gecə ,yeddi gün o rüsva,	یدی کیجه یدی کون او رسوا
Ol köşk dibində bisərüpa.	اول کوشک دیبنده بی سرپا
Fəryadü fəqanü zar etdərdi,	فریاد و فغان و زار ایدردی
Tövqiyi-nigahi-yar edərdi.	توقیع[1] نکاه یار ایدردی
Munca ki, edərdi ah ilə zar,	مونجه که ایدردی آه ایله زار
olmazdı nigar heç xəbərdar.	اولمازدی نکار هیچ خبردار
Dutmazdı xəbər nigarı ondan,	دوتمزدی خبر نکاری اوندن
Agah olamazdı yarı ondan.	آکاه اولامزدی یاری اوندن
Kim şeyx der anı, kimi şeyda,	کیم شیخ دیر انی[2] کیمی شیدا
Kim uslu der anı, kimi rusva.	کیم اوصلو دیر آنی کیمی رسوا
Kim rind der anı, kimi rəna,	کیم رند دیر آنی کیمی رعنا
Kim kəbr der anı, kimi tərsa.	کیم کبر دیر آنی کیمی ترسا
Kim deyri der anı, Kimi aşiq,	کیم دیری دیر آنی کیمی عاشق
Heç nəsnə anı görmə layiq.	هیچ نسنه آنی کورمه لایق
Kim piri-muğan der oldu məcnun,	کیم پیرمغان دیر اولدی مجنون

---

١. موهورلنمیش

٢. جمشیدوف بو سؤزو « شیخ ویرانی» اوخوموشدور.

کیم دیر آنی عشق قلدی محزون	Kim der anı eşq qıldı məhzun.
کیم دیر که اولالمش اولمش ابله	Kim der ki, ulalmış olmuş əbləh,
کیم دیر که یول آزدی اولدی کمراه	Kim der ki, yol azdı oldu gümrah,
نی عقل و خرد نی هوش و ادراک	Ney əqlü xirəd ,ney huşü idrak,
نی خوف هراس و کیمسدن باک	Ney xofi həras kimsədən bak.
تدریج مساوی برله ناکاه	Tədric müsavi birlə nagah,
بو مشغله دن قیز اولدی آکاه	Bu məşğələdən qız oldu agah.
قیزه دیدیلر کیم ای سمن بر	Qıza dedilər kim ey səmənbər,
بر دلو قاپوده هرکون آغلار	Bir dəli qapıda hər gün ağlar.
بر پیر که سقالی آغارمش	Bir pir ki. saqqalı ağarmış,
شالدن باشنه عمامه سارمش	Şaldan başına əmamə sarmış.
مقصودی نه ایسه بلمک اولمز	Məqsudi nə isə bilmək olmaz,
ناحق یره زجر قلماک اولماز	Nahəq yerə zəcr qılmaq olmaz.
قیز چونکه اشتدی بو حکایه	Qız çünki eşitdi bu hekayə,
سولنک دیدی کلسون اول کدایه	Sölin dedi gəlsin ol gedayə.
کلسون کوریم ندر مرادی	Gəlsin görəyim nədir müradı,
یوقدر عبس[1] آغلامقده دادی	Yoqdur əbəs ağlamaqda dadı.
کلدیلر آنکا دیدیلر ای پیر	Gəldilər ana dedilər ey pir,
خانم سنی کلکی کوشکه استیر	Xanım səni gəl ki, köşkə istir.
چون شیخی یوخارویه بویوردی	Çün şeyxi yuxarıya buyurdı,
لبیک دیدی اغایه دوردی	Ləbeyk dedi ayağa durdı.
جاناننه قارشو واردی سرمست	Cananına qarşı vardı sərməst,

---

[1]. بو سؤزون ایملاسی ألیازمادا بئله دیر.

اکرامله قویدی کوکسنه دست	İkram ilə qoydu köksünə dəst.
کوردی صنمنک او ناز و نوشی	Gördü sənəmin o nazü nuşi,
شیخنک ینه کیتدی عقل و هوشی	Şeyxin yenə getdi əqlü huşi.
عقل ایتمدی چونکه شیخ یاری	Əql etmədi çünki şeyxə yarı,
قالمادی النده اختیاری	Qalmadı əlində ixtiyarı.
سرمست اوکنده دوشدی برخاک	Sərməst önündə düşdi bər xak,
قالمادی باشنده هوش و ادراک	Qalmadı başında huşü idrak.
قیزباخدی بوحاله اولدی حیران	Qız baxdı bu hala, oldu heyran,
جیکری آننکچون اول بریان	Cigəri anın çün oldu büryan.
دیوانه موله دیدی بو یا مست	Divanə mola, dedi, bu ya məst?
کیم اولدی بویرده بویله پابست	Kim oldu bu yerdə böylə pabəst.
بر نیچه زماندن هوشه کلدی	Bir neçə zamandan huşa gəldi,
جانی بدنینده جوشه کلدی	Canı bədənində cuşa gəldi.
سجره دی ینه اغایه دوردی[1]	Sıçradı yenə ayağa durdı,
اول کعبۀ مقصده یوز اوردی	Ol kəbeyi-məqsədə yüz urdı.
قیز لعل لبینه آب ویردی	Qız ləli-ləbinə ab verdi,
بر خوش سوز ایله خطاب ویردی	Bir xoş söz ilə xitab verdi.
کیم سیز دیدی سویله آدنکوز نه	Kimsiz, dedi, söylə adınız nə?
کیم مونده سیزک مرادنکوز نه	Kim munda sizin muradınız nə?
دیرلر نیچه کون سنی بو کوده	Derlər neçə gün səni bu kudə,
ها بیله فغان ها و هوده	Ha beylə fəqan havü hudə.
آپاردی بو سوز پیرنک قرارین	Apardı bu söz pirin qərarın,

[1] . آلیازمادا ایکی یئرده آیاغا دوردی« اغایا دوردی» گئدیبدیر کی، دانیشیق دیلین تاثیریدیر.

Aldı bu lətafət ixtiyarın.	الدی بو لطافت اختیارین
Çün sövti sözün eşitdi Sənan,	چون صوت سوزین اشیتدی صنعان
Surət kibi qaldı baqa heyran.	صورت کبی قالدی باقه حیران
Ney taqət ana ki, deyə razın,	نی طاقت آنکا که دیه رازین
Ərz edə könüldəki niyazın.	عرض ایده کونکلده کی نیازین
Bir neçə zamandan ol diləfkar,	بر نیچه زماندن اول دل افکار
Göftarə gətirdi nitq naçar.	کفتاره کتوردی نطق ناچار
Aydur ana: ey şəhi lətafət,	ایدور انکا ای شهی لطافت
Həm kişvəri-hüsnə şahi-afət.	هم کشور حسنه شاه آفت
Mən şeyxi-ğərib, yerim hərəmdə,	من شیخ غریب یریم حرمده
İzzətdəvü nazü möhtərəmdə.	عزتده و ناز و محترمده
Eşqin məni qıldı xarü xəzlan,	عشقنک منی قیلدی خار و خذلان[1]
Dinimni həba , günüm pərişan.	دینمنی هبا[2] کونم پریشان
Adım hərəm şeyxi Sənan,	آدم حرم شیخ صنعان
Sərdəftər din , əhli Quran.	سردفتر دین اهل قرآن
Quranıma qalıb oldu İncil,	قرآنمه قالب اولدی انجیل
İslamımı qıldı küfrə təbdil.	اسلاممی قیلدی کفره تبدیل
Əqlü xirədü kəmalü idrak,	عقل و خرد و کمال و ادراک
Elmü hunərü süluki-əflak.	علم و هنر و سلوک افلاک
Zöhdü vərəü bəlağətü huş,	زهد و ورع[3] و بلاغت و هوش
Canü dilü səbrü xoşü naxoş.	جان و دل و صبر و خوش ناخوش

---

[1]. گؤمکسیز ، أردمسیز، آشاغی ائندیریلمیش
[2]. بیهوده ، عبث
[3]. ایمانلی ، مؤمین

بن جمله ویروب خیالنک آلدوم	Bən çümlə verib xəyalın aldım,
حال ایله بو قیل و قالنک آلدم	Hal ilə bu qilü qalın aldım.
من بعد من و بو کوی ترسا	Minbəd mənü bu kuyi-yərsa,
سنسز اولامم داخی شکیبا	Sənsiz olamam daxı şəkiba.
قیز دیدی کیم ای رایس اسلام	Qız dedi kim, ey rəisi-islam,
ترک ایت بو خیالی اولمه بدنام	Tərk et bu xəyali olma bədnam.
بو ایش سنکا لایق اولمز اصلا	Bu iş sana layiq olmaz əsla,
مسکن قلاسن کنیس[1] ترسا	Məskən qılasan kənisi-tərsa.
یتمز سنکا نسنه بو جفادن	Yetməz sana nəsnə bu cəfadan.
شرم ایله بو شرع مصطفی دن	Şərm eylə bu şəri-Mustafadan.
صبر ایله اوزنکا اول خردمند	Səbr eylə özünə ol xirədmən,
ترسالره اولمه بویله ریش خند	Tərsalara olma böylə rişxənd.
عمر ایسه اراده[2] فانی اولمش	Ömr isə arada fani olmuş,
قبر ایله کفن زمانی اولمش	Qəbr ilə kəfən zamanı olmuş.
شمدن کرو قبر فکرین ای پیر	Şimdən gerü qəbr firkin ey pir,
ترک ایت بو هوا و عشق تاثیر	Tərk et bu həvavü eşqi-təsir.
عاشقلق ایشی سنکا نه لایق	Aşiqliq işi sənə nə layiq
دیوانه دییر سنکا خلایق	Divanə deyir sənə xəlayiq.
ترک ایتمه دینکوی اولمه ترسا	Tərk etmə dinivi olma tərsa,
عقل	Aql.... ....
ترک ایله بو عشق و بو خیالی	Tərk eylə bu eşqü bu xəyali,

---

[1]. ععیبادت یئری ، کنیسه
[2]. جمشیدوف بو سؤزو « ömr ilə iradə » اوخوموشدور.

بی وقت اله آلمه بر محالی	Bi vaqt ələ alma bir mahalı.
صنعان دیدی ای کوزم چراغی	Sənan dedi ey gözüm çırağı,
کل منکا بو سوزلر دیمه داغی[1]	Gəl mana bu sözlər demə dağı.
رحم ایت بو کدایه ایله احسان	Rəhm et bu gədayə eylə ehsan,
یوخدور بو خیاله داخی درمان	Yoxdur bu xəyalə daxı dərman.
مهماننکا خوش رعایت ایله	Mehmanına xoş riayət eylə,
فیض نظرنک رعایت ایله	Feyzi-nəzərin riayət eylə.
ترکین بو خیالنک ایتمه اندیش	Tərkin bu xəyalin , etmə əndiş,
بی وعظ و نصیحت ایله[2] بو ایش	Bi vəzü nəsihət eylə bu iş.
بو عشق بو یول بو آستانک	Bu eşq , bu yol , bu astanın,
بو کیش و بت می و مغاننک	Bu kişü bütü meyi-müğanın.
تا اولمیه جسم خاک بی جان	Ta olmaya cism xaki-bican,
ترک ره عشقه یوخدور امکان	Tərki rəhi-eşqə yoxdur imkan.

******

داخی ترک ایلمزین بن سنی رسوا اولورم
سنکه ترسا بیچه سن من داخی ترسا اولورم
مونجه مدت حرم کعبده زهد اولدی ورع
خادم و می کیده و کلب کلیسا اولورم
کردکارمنی پرست ایلمشم مونجه زمان
بت اوکنده می ایچوب رند مبرا اولورم

---

[1]. داها . گؤرونور بورادا قافیه اوجباتیندان «داخی» سؤزو بئله اولموشدور.
[2]. جمشیدوف بو سؤزو « ilə » اوخوموشدور.

غرض از مسجد و میخانه همین دلبرایمش
ساکن کوی خرابات و جلیسا[۱] اولورم
شیخ دیرم اوزومی ایلردم نفس غرور
بو غروری برقوب بی سر و بی پا اولورم
ایلدم مونجه که غواص اولوب دری طلب
چونکه بولدوم آنی من طالب دریا اولورم
....جفا
بر زمان دلبر رعنایه دل آسا اولورم

Daxı tərk eyləməzin bən səni rüsva oluram,
Sən ki, tərsa beçəsən mən daxı tərsa oluram.
Munca müddət hərəmi-kəbədə zöhd oludu vərə,
Xadimi meykədəvü kəlbi-kəlisa oluram.
Kirdigarımnı pərəst eyləmişəm munca zəman,
Büt önündə mey içib rindi-mübərra oluram.
Qərəz əz məscidü meyxanəhəmin dilbərimiş,
Sakini-kuyi-xərabatü cəlisa oluram.
Şeyxi derdim özümü eylər idim nəfsə qürur,
Bu qüruri buraqub bisərü bipa oluram.
Eylədim munca ki, qəvvas olub dürri tələb,
Çün ki, buldum anı mən, talibi-dərya oluram.
……………………………………..cəfa
Bir zaman dilbəri-rənayə dilasa oluram.

---

[۱]. کلیسا . گؤرونور بورادا لهجه فورماسی تاثیرسیز اولماییبدیر.

******

ویرکل منکا ساقی ینکدن جام	Vergil mənə saqi yenidən[1] cam,
می ینکله کلدی ینکی ایام ایام	Meyinlə[2] gəldi yeni əyam-əyam.
دیماغمی تر و تازه ایله ایله	Dimağımı tərü tazə eylə-eylə,
صوتمنی[3] بلند آوازه ایله ایله	Sovtımnı bülənd avazə eylə-eylə.
کور دور زماننک انقلابین	Gör dövri-zəmanın inqilabın,
درج ایله اوزنکا بو حسابین	Dərc eylə özünə bu hesabın.
افسانه نمای قصه پرداز	Əfsanə nümayi qissəpərdaz,
بو قصه نی بویله ویردی پرواز	Bu qissəni böylə verdi pərvaz.
اسلام بولانده کفر نصرت	İslamı bulanda küfri-nüsrət
بو لحظه ویرورمی داحی فرصت	Bu ləhzə verərmi dahı fürsət.
دوندی ینه شیخ ایدور ای پیر	Döndi yenə şeyx aydur ey pir,
چون اولمادی سنکا چار و تدبیر	Çün olmadı sənə çarü tədbir.
ترک ایلمدوک بو راه سودا	Tərk eyləmədin bu rahi-sevda
دیرسنک اولورام یولنکده ترسا	Dersən oluram yolunda tərsa?
عشق یولی یمالوجه یولدور ای یار	Eçq yolu yamalıca yoldur ey yar,
معشوقه نه دیرسه ایله اقرار	Məşüqə nə dersə eylə iqrar.
بو یولده قبول ایدرسن اوچ ایش[1]	Bu yolda edərsən üç iş,
ایتمه داخی هیچ خیال اندیش	Etmə daxı heç xəyalə əndiş.
تا کیم اولاسن بنمله یکرنک	Ta kim olasan bənimlə yekrəng,

---

[1]. جمشیدوف بو سؤزو « yegidən » اوخوموشدور.
[2]. جمشیدوف بو سؤزو « meyingilə » اوخوموشدور.
[3]. سسیمی ، سؤزومو
[1]. عطار أثرینده دئییر : گفت دختر گر تو هستی مردکار چار کارت کرد باید اختیار.

Saf ola bu yolda qalmaya jəng.	صاف اولا بو یولده قالمیه ژنک
Qıl səcdə bütü bağla zünnar,	قیل سجده بته و باغلا ذی النار
Tərsalığa eylə xoşca iqrar.	ترسالغه ایله خوشجه اقرار
Bütxanaya gir şərabi qıl nuş,	بتخانیه کیر شرابی قیل نوش
İslami-təriqi qıl fəramuş.	اسلامی طریقی قیل فراموش
Müshəfi özün sal oda yandır,	مصحفی اوزنک سال اوده یاندور
Bu diqqət ilə bəni inandır.	بو دقت ایله بنی ایناندور
Ta kim sənə ola sevdigin yar,	تا کیم سنکا اوله سودکونک یار
Məşüqə	معشوقه ....
Çün şeyx eşitdi ol xitabi,	چون شیخ اشتدی اول خطابی
Bilmədi işin nədir səvabi.	بلمادی ایشنک ندور صوابی
Qaldı mütəhəyyirü pərişan,	قالدی متحیر و پریشان
Bir dəm baqa qaldı lal, heyran.	بر دم باقه قالدی لال حیران
Sonra dedi ey könül qərari,	صنکره دیدی ای کونکل قراری
aldın çü ənani ixtiyari.	الدنک چو عنان اختیاری
Mey içməkü xaça səcdə qılmək,	می ایچمک و خاچه سجده قلمک
Zünnari bülənddə dirə varmək.	ذی النار بلنده دیره وارمک
Bu çümlə edim önündə ey mah,	بو جمله ایدم[1] اوکنده ای ماه
Hər nə ki, desən edər bu gümrah.	هرنه که دیسنک ایدر بو کمراه
Həqq müshəfi oda etmə təklif,	حق مصحفی اوده ایتمه تکلیف
Hər kim edər həqq kəlami təşrif.	هرکیم ایدر حق کلامی تشریف[2]

---

١. جمشیدوف بو سؤزو «idim» کیمی اوخوموشدور.
٢. اوجا توتماق ، جؤرمت ائتمک ؛ اوجا ، یوکسک

Qız daxı qənaət etdi iqdam, — قیز داخی قناعت ایتدی اقدام
Etmədi kəlamə dahı ibram. — ایتمدی کلامه داحی ابرام
Xuddamə buyurdu ol güləndam, — خدامه بویوردی اول کل اندام
Bir cami-şərab ver degil xam. — بر جام شراب ویر دکل خام
Öz nazik əlilə sundu anı, — اوز نازک الیله صوندی آنی
Şeyxın anın ilə aldı canın. — شیخنک آننک ایله آلدی جانی
Şeyx aldı əlindən eylədi nuş, — شیخ آلدی الندن ایلدی نوش
Oldu çü bu eşqi-məsti sərxoş. — اولدی چو بو عشق مستی سرخوش
Bütxanəyə aldı girdi zünnar, — بتخانیه آلدی کردی ذی النار
Baqladı belinə qıldı iqrar. — باغلادی بیلنه قیلدی اقرار
Müshəfi gətirdi oda saldı, — مصحفی کتوردی اوده سالدی
Gəldi büt önündə səcdə qıldı. — کلدی بت اوکنده سجده قیلدی
Mülhədlığa kibri-əhli tövhid, — ملحد لغه کبر اهل توحید
İslam kəlamdan oldu təcrid. — اسلام کلامدن اولدی تجرید[1]
İslam dinində hər nə kim var, — اسلام دیننده هر نه کیم وار
Andan bəri oldu, qaldı naçar. — آندن بری اولدی قالدی ناچار
vardı dirə — .... واردی دیره
Tərsabeçələr yığıldı seyrə. — ترسا بیچه لر یغلدی سیره
Qıldı yenə səcdə oldu kafir, — قیلدی ینه سجده اولدی کافر
Həm piri-müğanə xoş mucavir. — هم پیر مغانه خوش مجاور

******

---

[1]. اوزاق ، آیری

قیلدی ترسا ای خوشا بردلبر ترسا بنی

صبرمی آلدی المدن ایلدی رسوا بنی

بوی مشکین کاکلی بوینمغه ذی النار اولدی

برسیه آینه سالدی زلف کافرسا منی

دینمنی بر نوع المدن آلدی اول ترسا بیچه

کورسه هر کافر مسلمانم دیمز اصلا منی

عشق سوداسنده بر سودا ولی سود ایلدم

جمله سودامنی حسادت قلدی دل سودا بنی

مهر ایله صالدی مکر اول شه بو رسوایه نظر

اول جهتدن قیلدی بویله مست و ناپروا منی

عقل و دین و دل خانی ادراک و فضل صبر اوکوش

قامودن قلدی بری اول شوخ بی همتا منی

بولسه ممکن ***رنجیا*** یاری بلونک وصل حبیب

کیم یخارلا بلمشم بو کفر ایله فردا منی

Qıldı Tərsa ey xoşa bir dilbəri tərsa bəni,

Səbrimi aldı əlimdən eylədi rüsva bəni.

buyi mişkin kakili boynumğa zünnar oldu,

Bir siyəh ayinə saldı zülfi-kafərsa məni.

Dinimni bir növ əlimdən aldı ol tərsabeçə,

Görsə hər kafir müsəlmanəm deməz əsla məni.

Eşq sovdasında bir sovda vəli sud eylədim,

Çümlə sovdamnı hisadət qıldı dili-sovda bəni.

Mehr ilə saldı məgər ol şəh bu rüsvayə nəzər,

Ol cəhətdən qıldı böylə məstü napərva məni.

Əqlü dinü dil xanı,idraki-fəzlü səbr üküş,
Qamudan qıldı bəri ol şüxi-bihəmta məni.
Bulsa mümkün Rənciya yarı , bilin vəsli-həbib.
Kim yıxarla, bilmişəm bu küfr ilə fərda məni.

******

Qız yanına gəldi şeyx sərməst.	قیز یانینه کلدی شیخ سرمست
Zənciri-məhəbbətində paybəst.	زنجیر محبتینده پابست
Əl küksünə qoydu durdu qarşu.	ال کوکسنه قویدی دوردی قرشو
Daxı nədir əmrin ey səmənbu.	داخی ندر امرنک ای سمن بو
Aydır: nə deyirsən ey vəfadar.	ایدور ندیرسن ای وفادار
Əmrin bəri oldu hər nə kim var.	امرنک بری اولدی هر نه کیم وار
Rəhm et məni dilfikarə imdi,	رحم ایت منی دلفکاره ایمدی
Vəslin bilə eylə çarə imdi.	وصلنک بله ایله چاره ایمدی
Dindən bəri eylədin bəni sən,	دیندن بری ایلدوک بنی سن
Ərzinə geyayəm..........	عرضنه کدایم ....
Hökmün məni qıldı çünki pamal,	حکمک منی قیلدی چونکه پامال
Gəl ,lütf ilə bari, bir əlim al.	کل لطف ایله باری بر الم آل
Yoxdur daxı məndə səbrü taqət,	یوخدور داخی منده صبره طاقت
Getmişdi əldən istitaət.	کتمشدی الدن استطاعت
Daxı nədir eylə buyruq imdi.	داخی ندور ایله بویروغ ایمدی
Qalmadı bəhanə ayruq imdi.	قالمدی بهانه آیروغ ایمدی
Qız aydır ana kim ey vəfadar,	قیز ایدور آنکا کیم ای وفادار
Dinlə ki, arada bir də söz var.	دینکله که اراده بر ده سوز وار

Mən sahibi-cahü sən gədasən,	من صاحب جاه و سن کداسن
Həm malü mədarə binəvasən.	هم مال و مداره بی نواسن
Mən əhli-nəsəb , sən əhli-iflas.	من اهل نسب سن اهل افلاس[1]
Yoq səndə zərü mətaü əcnas.	یوق سنده زر و متاع و اجناس
Mehrimğə gərək yuk ilə altun,	مهرمغه کرک یوک ایله آلتون
Əsbabü mətaü durrü məknun.	اسباب و متاع و در و مکنون
Çün səndə degil bu istiqamət,	چون سنده دوکول بو استقامت
Muzdurluqa bari qıl qənaət.	مزدرلغه باری قیل قناعت
Artıq deməyim bir ildə bari,	ارتوق دیمیم بر ایلده باری
Xınzırmı eylə hifz bari.	خنزرمی[2] ایله حفظ باری
Bir yil bu davara gəlləban ol,	بر یل بو دواره کله بان اول
Bir xoşca gün anı sürücüvan ol.	بر خوشجه کون آنی سرجوان[1] اول
Cananı dilərsən eylə xidmət,	جانانی دیلرسن ایله خدمت
Həml ilə cəfavü covrü möhnət.	حمل ایله جفا و جور و محنت
Ver badəvü baxma dövri çərxə,	ویر باده و باخمه دور چرخه
Payəndə degil ki, vermə ərxə.	پاینده دوکل که ویرمه ارخه
Gör dövri-zəmanə neyləməkdə,	کور دور زمانه نیلمکده
Şeyxi-hərəmi səg eyləməkdə.	شیخ حرمی سک ایلمکده
Xınzir sənin bu nəfsin-dunun,	خنزیر سکک بو نفس دوننک
Otlaqları mərtəi dövrün.	اوتلاقلری مرتع دورنک
Xınzirdurur bu nəfsi-murdar,	خنزیر دورور بو نفس مردار

---

[1]. یوخسول ، کیمسه سیز

[2]. دونوز

[1]. جمشیدوف بو سؤزو « سرجوانsərcəvan» اوخوموشدور، آنجاق معناسی آیدین دئییل.

خنزيرنكى تانى اول خبردار
Xınzirini tanı ol xəbərdar.

اول تانى سن بو نفس خنزير
Əvvəl tanı sən bu nəfsi-xınzir,

اول صنكره بو كيميايه اكسير
Ol sonra bu kimiyaya iksir.

ترسا قاپوسنده صانمه اول پير
Tərsa qapısında sanma ol pir,

ترسا اولوب آنده كوردى خنزير
Tərsa olub anda gördü xınzir.

نفسنده آنک وار ايدى بر خام[١]
Nəfsində anın var idi bir xam,

اول خام لوق آنى قيلدى بدنام
Ol xamlıq anı qıldı bədnam.

اول نفسنى كودى اولدى قابل
Ol nəfsini güddü oldı qabil,

نفسين تانيدى و اولدى كامل
Nəfsin tanıdı və oldı kamil.

اولمشدى حرمده نفسه مغرور
Olmuşdu hərəmdə nəfsə məğrur,

اول غره لوق ايله اولدى مقهور[١]
Ol qurrəluq ilə oldu məqhur.

اوردى حق آنى اياغه صالدى
Urdı həqq anı ayağa saldı,

بر نيچه زمان ايراقه صالدى
Bir neçə zaman irağa saldı.

تا پاک اوله نفسى كبر و غلدن
Ta pak ola nəfsi kibrü qəldən,

لذت كوره قيلدوغى عملدن
Ləzzət görə qıldığı əməldən.

اى نفسه غرور ايدن نديرسيز
Ey nəfsə qurur edən nədirsiz,

احوال زماندن خبرسيز
Əhvali-zəmanədən xəbərsiz.

اولمک ديله سنک قبول دركاه
Olmaq diləsən qəbuli dərgah,

بيل نفسنكى اولمه بويله كمراه
Bil nəfsini, olma böylə gümrah.

كورمز مى سنى رسول افضل
Görməzmi səni rəsuli-əfzəl,

نفسنک بلشين بيوردى اول
Nəfsin bilişin büyürdi əvvəl.

---

[١]. چاتمامازليق
[١]. أزيلميش ، آياغا سالميش

Nəfsini bilü sonra həqqi bildir,	نفسنک بیل و صنکره حقی بیل دیر
Nəfsini tanımayan oldı kafər.	نفسین تانیمین اولدی کافر
Söz mədəni sirri-gövhərəfşan,	سوز معدنی سرّ کوهر افشان
Birdən bilə qıldı nəzmi-dəstan.	بیردن بیله قلدی نظم دستان
Şeyx aldı ələ əsavü naqus,	شیخ الدی اله عصا و ناقوص
Əldən yerə saldı arü namus.	الدن یره سالدی عار و ناموس
Xınzirlərini gəllə etdi,	خنزرلرینی کله ایتدی
Otlaqlarına vü aldı getdi.	اوتلاقلارینه و آلدی کیتدی
Xınziri güdərdi ol dilfikar,	خنزیری کودردی اول دل افکار
Eylərdi fəqanü naləvü zar.	ایلردی فغان و ناله و زار
Səhrada keçərdi günü gündüz,	صحراده کچردی کونی کوندوز
Həmdəmləri , həmzəbanı donuz.	همدملری هم زبان دنکوز
Gecə ki, evə gələrdi ol zar,	کیجه که اوه کلوردی اول زار
Baxmazdı yüzünə ol sitəmkar.	باخمزدی یوزینه اول ستمکار
Kuyində edərdi sübhədək ah,	کوینده ایدردی صبحه دک آه
Olmazdı nigari andan agah.	اولمازدی نکاری آندن آکاه
Şeyxə yox idi heç iltifatı,	شیخه یوق ایدی هیچ التفاتی
Qəsdi bir ihanət idi qatı.	قصدی بر اهانت ایدی قاتی
Öz dininə bir dəyanət etdi,	اوز دیننه بر دیانت ایتدی
İslamə ğərəz əhanət etdi.	اسلامه غرض اهانت ایتدی
Aldırdı dililə anı ol şux,	آلدردی دل ایله آنی اول شوخ
Bir zərrəcə dildə sevgisi yox.	بر زره جه دیلده سوکوسی یوخ
Məkrin nə bilirdi şeyxi-sadə,	مکرین نه بلوردی شیخ ساده

Gündən-günə eşqi xud ziyadə.	كوندن كونه عشقی خود زیاده
Almışdı qərarü əqlü huşi,	آلمشدی قرار و عقل و هوشی
Salmışdı həvayə səbr quşi.	صالمشدی هوایه صبر قوشی
Bu hal ilə qaldı ol bəlacu,	بو حال ایله قالدی او بلاجو
Yaranı pəzir görəlim ol su.	یارانی پذیر كورلم اول سو
Şeyxin hələ qoy bu halı beylə,	شیخنک هله قوی بو حالی بیله
Yaranı hərəmdə netdi söylə.	یارانی حرمده نتدی سویله

******

Çünkim hərəmə yetişdi yaran,	چونكیم حرمه یتشدی یاران
Vardı belə qıldı zarü-əfqan.	واردی بیله قیلدی زار و افغان
Qalmışdı hərəmdə kim xəlifə,	قالمشدی حرمده كیم خلیفه
Sordu bu dəqiqədən səlifə.	صوردی بو دقیقدن سلیفه[۱]
Bir-bir dedilər nə oldu əhval,	بر بر دديلر نه اولدی احوال
Tərsabeçə qıldı anı pamal.	ترسا بیچه قیلدی آنی پامال
Bu hali eşitdi ol mucavir,	بو حالی اشتدی اول مجاور[۲]
Qaxıdı buları söydi vafir.	قاخیدی بولاری سوكدی وافر
Kim süfləvü xarü dun imişsiz,	كیم سفله و خار و دون ایمش سیز
Bu yolda qatı zəbun imişsiz.	بو یولده قاتی زبون ایمش سیز
Siz olmıyasız ona mütabe,	سیز اولمیه سیز اونكا متابع[۳]
Böylə qılasız təriqi-zaye.	بویله قله سیز طریقی ضایع

---

[۱]. كئچمیش أحوالاتی
[۲]. مسجید یا پیر قوللوغچوسو
[۳]. آرخاسینجا گئدن ، مرید اولان

Şeyxi edə böylə rüsva,	شیخی ایده بویله رسوا
İslami buraqa, ola tərsa.	اسلامی براقه اوله ترسا
Əfsus ki, bivəfa imişsiz,	افسوس که بی وفا ایمیش سیز
Bu mənzilə nasiza imişsiz.	بو منزله ناسزا ایمیش سیز
Olsun təriqi heç münasib,	اولسون طریقی هیچ مناسب
Pirinə müxalif ola talib.	پیرینه مخالف اوله طالب
Durun dönəlim yenə orayə,	دورنک دونلم ینه اورایه
Varıb yetəlim o şeyxi-canə.	وارب یته لوم او شیخ جانه
Dinimizə gəlməz isə ol yar,	دینمزه کلمز ایسه اول یار
Tərsalığa biz edəlim iqrar.	ترسا لغه بیز ایده لوم اقرار
Yekrəng isə daxı yarə ol pir,	یکرنک ایسه داخی یاره اول پیر
Yekrəng olalım biz ona bir-bir.	یکرنک اولالوم بیز اونکا بربر
Bu himmət ilə xəlifə dürdi,	بو همت ایله خلیفه دوردی
Pir olduğu kişvərə yüz urdı.	پیر اولدوغی کشوره یوز اوردی
Anınlə belə qoşuldı yaran,	انکله بله قوشولدی یاران
Ərmən saruya düzüldi yaran.	ارمن صارویه دوزلدی یاران
Əqsayi-şərifə yetdilər çün,	اقصای شریفه یتدیلر چون
Əgləndilər anda bir neçə gün.	اکلندیلر آنده بر نیچه کون
Ol dəmdə bu ruzigarə zahir,	اولدمده[١] بو روزکاره ظاهر
Sum anın idi həşr axir.	صوم[٢] آننک ایدی حشر آخر[٣]
Qədrin tələbində çümlə əshab,	قدرنک طلبنده جمله اصحاب

---

١. اول دمده ، او زامان

٢. اوروجلوق ، اوروج

٣. قیامت گونو

Tərk eylədilər bu xurd ilə xab.	ترک ایلدیلر بو خرد[1] ایله خواب
Ta kim qılalar duayi pirə,	تا کیم قلالر دعای پیره
İrşad ola həqqdən ol fəqirə.	ارشاد اوله حقدن اول فقیره
Əqsadə oturdı ictikafə,	اقصاده اوتوردی اجتکافه
Səbərhnə sənhəyə təvafə.	سربرهنه سنحه یه طوافه
Qədrin geçəsində çümlə yaran,	قدرنک کیجه سنده جمله یاران
Yüz tutdı allaha qıldı əfqan.	یوز توتدی آله قیلدی افغان
Zar aqladılar xudaya ol dəm,	زار آغلادیلر خدایه اولدم
Qaldırdı əlin duaya ol dəm.	قالدردی الین دعایه اولدم
Söylərdi xəlifə miskin,	سویلردی خلیفه مسکین
Zarilə diyərdi çümlə amin.	زار ایله دیردی جمله آمین

******

الهی حرمتی قدر و برات و مسجد اقصی

به حق روضهء پیغمبر و هم کعبه و بطر

الهی حرمتی افلاک و عرش قرص کردون

به حق سدر و معمور و چرخ کون مافیها

الهی حرمتی ایجاد هر کونین و انس و جن

به حق حرمتی منزطین آدم حوا

الهی حرمتی فردوس و هنر حوری و قلمان

به حق روضه رضوان و خلد جنت الماوی

الهـــی حــــرمتی قـــرآن قـــدر انبیـــا

بـــه حـــق مـعجـــزات فیـــض رونقی برا

---

[1]. یئمک

الهـــــی حـــــرمتی اقطـــــاب سلـــــک

به حق خواجه عالم محمد سرور انبیا

هدایت ایله کل پیرموزه ارشاد اولکل

آنی فضلکله دوندر دینه بویله قویماکل

İlahi hörməti qədri-bəratü məscidi-əqsa,

Behəqi rövzeyi peyğəmbərü həm kəbeyü butrə.

İlahi hörməti əflakü ərşü qüsi-gərdun.

Behəqi sədrü məmurü çərxi kuni-mafiha.

İlahi hörməti icadi hər küninü insü cin,

Behəqi hörməti mənzətini Adəmü Həva.

İlahi hörməti firdovsü hünəri-huriyü qılman,

Behəqi rövzeyi rizvanü xoldi cənətül-məva.

İlahi hörməti-Quran, qədri ənbiya

Behəqi möcizati- ronəki-bərra.

İlahi, hörməti-əqtab sülki

Behəqi xaceyi-aləm Mohəmməd sərvəri ənbiya.

Hidayət eyləgil pirimizə irşad olgıl,

Anı fəzlinlə döndər dinə böylə qoymqgıl.

******

Əshabi dua çü övcə gəldi,	اصحاب دعا چو اوجه کلدی
Dəryayi-əcabə mövcə gəldi.	دریای اجابه موجه کلدی
Rəhm oldu nüzulə şeyxə həqdən,	رحم اولدی نزوله شیخه حقدن
Qurtardı anı bu aqlamaqdan.	قورتاردی آنی بو آغلامقدن

Gəl görəli imdi şeyx halı, | کل کورلی ایمدی شیخ حالی
Könlündə nədir anın xəyalı. | کوکلنده ندور آنک خیالی
Bir gün məgər ol könül şikəstə, | برکون مکر اول کونکل شکسته
Xinzirləri aldı gəldi dəştə. | خنزیرلری آلدی کلدی دشته
Bir arq kənari dutdı məskun, | بر آرق کناری دوتدی مسکین
Naqusi çalırdı məstü məhzun. | ناقوسی چالوردی مست و محزون
Otlardı donuz həvaləsində, | اوتلاردی دنکوز حواله سنده
Xoşhalü həzinü naləsində. | خوش حال و حزین و ناله سنده
İlhami fəzli-feyzi-yəzdan | الهام فضلی فیض و یزدان
Qıldı bu xitabi key Sənan, | قلدی بو خطابی کای صنعان
Yetməzmi bu xabü ğəflət ey pir, | یتمزمی بو خواب و غفلت ای پیر
Öz halına gəl cəhanə bax pir. | اوز حالکا کل جهانه باق پیر
Gör kim bu nə yerdəsən, nə işdə, | کور کیم بو نه یردسن نه ایشده
Öz halını gör ki, nə rəvişdə. | اوز حالنکی کور که نه روشده
Göz aç bu cəhanə bir nəzər qıl, | کوز آچ بو جهانه بر نظر قیل
Etmiş əməlinə bir gözər qıl. | اتمیش عملنکا بر کزر قیل[١]
Yuxudan oyanmış oldu agah, | یوخودن اویانمش اولدی ناکاه
Başına dögüb ahü yüz ah. | باشینه دوکوب آه و یوز آه
Mən handayamü bu yer nə yerdir? | من هاندیم و بو یر نه یردور
Çövrəmdə bular nə canivərdir? | چورمده بولار نه جانوردور
Yanımda nədir bu zəndü naqus? | یانمده ندور بو زند و ناقوس
Zünnar belimdə əfsus əfsus. | ذی النار بیلمده افسوس افسوس

---

[١]. گؤز گزدیر

غفلتدن اویاندی هوشه کلدی	Qəflətdən oyandı huşa gəldi,
جانی بدننده جوشه کلدی	Canı bədənində cuşa gəldi.
صالدی اوزن آرقه غسل ایلدی	Saldı özün arxa qüsl eylədi,
آشفته لوغنه قاندی بیلدی	Aşüftəlüğü nə qandı bildi.
چشمندن آقتدی اشک خونین	Çeşmindən axıtdı əşki xünin,
دوندری حرم صارویه یونین	Döndərdi hərəm saruya yönin.
تنکرسنه سجده قیلدی درحال	Tanrısına səcdə qıldı dərhal,
عرض ایلدی حقه ضعف احوال	Ərz eylədi həqqə zəfi əhval.

******

لطف ایلیه مکر فضل دا سنکا

یا بر شفاعت ایلیه کیم مصطفا سنکا

قابل دوکل که جرممی عرض ایلیم ای آله

عفوعمیم فیضدن قیل بر سخا منکا

درکاهه داخی یوز دوتوب کلمک محالدور

فضلنک هدایت ایلیه بر رهنما منکا

نفس حسنم اتمدی بر نوع روسیاه

قاپونده داخی سولمک اوله روا منکا

بویله کناهی قلمکه یوق ایدی منده تاب

سندن دورور مکر ینه بو افترا منکا

عرض ایلمک کناهمی نه حاجت ای کریم

یتمــزمی خجالت و بـو یـوزقرا منکا

دارفناده **رنجیه** رحم ایله ای رحیم

روز جزاده ویر نیجه ویرسنک جزا منکا

Lütf eyləyə məgər fəzli-xuda sana,
Ya bir şəfaət eyləyə kim Mütəfa sana.
Qabil degil ki,cürmumu ərz eyləyim ey allah,
Əfü əmimi feyzdən qıl bir səxa mana.
Dərgahına daxı yüz dutub gəlmək məhaldir,
Fəzlin hidayət eylə bir rəhnəma mana.
Fəzli-həsənim etmədi bir növ rusiyah,
Qapında daxı süləmək ola rəva mana.
Böylə künahi qılmağa yox idi məndə tab,
Səndən durur məgər yenə bu iftira mənə.
Ərz eyləmək gnahımı nə hacət ey kərim,
Yetməzmi xəcalətü bu yüziqara mənə.
Darifənadə Rənciyə rəhm eylə ey rəhim,
Ruzi cəzadə ver necə verirsən cəza mənə.

******

Təsiri duayi fayzi-əshab,
Qılmışdı çü şeyxə əfü icab.
Hatifdən irişdi ğeybi-ilham,
Tövbəni qəbul qıldım ey xam.
Bu müjdədən oldu şeyx şadab,
Dutdu hərəmə yüzün şitaban.

تاثیر دعای فیض اصحاب
قلمشدی چو شیخه عفو ایجاب
هاتفدن ارشدی غیب الهام
توبنکی قبول قلدم ای خام
بو[1] مژده دن اولدی شیخ شاداب
دوتدی حرمه یوزین شتابان

******

---

[1]جمشیدوف بو سؤزو « bir» اوخوموشدور.

Saqı ələmim ziyadə oldu,	ساقی الم زیاده اولددی
Dəfinə səbəb çü badə oldu.	دفعنه سبب چو باده اولدی
Ver badə pəyapey etmə ihmal,	ویر باده پیاپی ایتمه اهمال
İftadeyi mönətəm əlim al.	افتاده محنتم الم آل
Yoxdur bu cəhanin etibari,	یوخدور بو جهانک اعتباری
Ya dövri zəmanənin qərari.	یا دور زمانه ننک قراری
Eyşinə cəhanin olma məğrur,	عیشینه جهاننک اولمه مغرور
Olmaz bu cəhandə kimsə məstur.	اولمز بو جهانده کیمسه مستور
Aldanma cəhanə alı çoxdur,	آلدنمه جهانه آلی چوخدور
Bavər qılacaq xisalı yoxdur.	باور قلاجک خصالی یوخدور
Əvvəl sunar ol şərabi saqi,	اوول صونر اول شراب ساقی
Sonundan urar səninlə laqı.	سوکودن اورر سنکله لاقی
Hər kimsə kim ondan içsə bir cam,	هر کیمسه کیم اوندن ایچسه برجام
Ol cam ona zəhr olur sərəncam.	اول جام اونکا زهر اولور سرانجام
Bir yaxşı xisalı vardır amma,	بر یخشی خصالی واردر اما
Padaşi-əmməl qılır təmənа.	پاداش عمل قلور تمنا
Hər kimsə bilir səfancin əlbət,	هر کیمسه بلور صفانجین البت
Sevgisinə sevgi, büğzə büğzət.	سوکوسنه سوکو بغضه بغضت

******

Danəndəyi-piri nəğzü göftar,	داننده پیر نغز و کفتار
Qıldı bu hekayə böylə izhar.	قلدی بو حکایه بویله اظهار
Təqdiri-xudayü hökmi-bari,	تقدیر خدا و حکم و باری
Nə sevgi ki, şeyxə idi varı.	نه سوکو که شیخده ایدی واری

Əfafi-müzaəf ilə etdi anı,	اعفاف مضاعف ایتدی آنی
Qız canına saldı əcrü qanı.	قیز جانینه صالدی اجر و قانی
Köşk üzrə oturmış idi ol mah,	کوشک اوزره اوتورمیش ایدی اول ماه
Canına bir od düşdü nagah.	جانینه بر اود دوشدی ناکاه
Sıçra ayağa durdu sərməst,	سیچره اياغه دوردی سرمست
Paberəhnə dişrə çıxdı dərdəm.	پابرهنه دشره چیخدی در دم
Ney tağəti qaldı biqərari,	نی طاقت قالدی بی قراری
Getdi qamu səbrü ixtiyari.	کیتدی قمو صبر و اختیاری
Fəryadü fəqanü ah qıldı,	فریاد و فغان و آه قیلدی
Dəşt saruya əzmi-rah qıldı.	دشت صارویه عزم راه قیلدی
Səhralərə düşdü paberəhnə,	صحرالره دوشدی پابرهنه
Bil kim səridilgüşa birəhnə.	بلکیم سردلکشا بیرهنه
Kimdən sorar idi şeyxi ol mah,	کیمدن سورر ایدی شیخی اول ماه
Bu hal ilə gəzdi ta şəbangah.	بو حال ایله چو کزدی تا شبانکاه
Ol gecə sabah olunca ol mah,	اول کیجه صباح اولنجه اول ماه
Eylərdi fəqanü naləvü ah.	ایلردی فغان و ناله و آه
Tənhacə yürürdi ol bəlacu,	تنهاجه يوروردی اول بلاجو
Xurşid sifət mənazil hər su.	خورشید صفت منازل هر سو
Bir kimsə yoluqdı ona yolda,	بر کیمسه يولوقدی اونکا یولده
Kəbə sarudan gəlirdi ol da.	کعبه صارودن کلوردی اول ده
Ol verdi xəbər,yügürdi ol su,	اول ویردی خبر یوکوردی اول سو
Sürətlə yürürdi ol bəlacu.	سرعتله يوروردی اول بلاجو
Sərməst gedirdi bi sərüpa,	سرمست کیدردی بی سر و پا

نی کیمسنه دن هراس و پروا	Ney kimsənədən hərasü pərva.
کنداوزینه یولده سولر ایدی	Kəndözinə yolda söylər idi,
کونکلینی موننکله اولر ایدی	Könlüni munula övlər idi.

******

نیلرم داخی بتی چونکه مسلمان اولورم

انجلی ترک ایدرم تابع فرقان اولورم

دیرلر مرشدم اول پیر مغان ایدی همین

پیر صنعانه اویوب همدم فرقان اولورم

یدی جدن بری ترسالغی دین اتمیش ایدم

بو دینی ترک ایدرم هم دینی جانان اولورم

نچه اوقاتده بتخانده می خواره ایدوم

کنج مسجد دوترم قاری قرآن اولورم

بت پرست ایدم ترسالره شیطانه اویوب

خادم صومعه و عابد و دیرکان اولورم

نیچه یل کزدم ایسه اورتده خنزیر صیفت

ترک ایدوب ایمدی بو حیوانلغی انسان اولورم

کفر و تقلید ایله چوق ایلدوم اسلامه ارا

نادمم ایلدکوم ایشه پشیمان اولورم

بلمشم مذهب عیسانک او منسوخ لغین

مصطفا شرعینه اویوب اهل ایمان اولورم

یولدن آزدردی بنی **رنجی** نه شیطان لغیله

دوترم دوغری طالب یزدان اولورم

Neylərəm daxı büti çünki müsəlman oluram,

İncili tərk edirəm tabei furqan oluram.
Derlər mürşidim ol piri-muğan idi həmin,
Piri-Sənanə uyub həmdəmi furqn oluram.
Yeddi cəddən bəri tərsalığı din etmişidim,
Bu dini tərk edirəm həmdini canan oluram.
Neçə övqatda bütxanədə meyxarə idim,
Künci məscid duturam qari Quran oluram.
Büt pərəst idim tərsalərə , şeytanə uyub,
Xadimi-sovməvü abidü deykan oluram.
Neçə yil gəzdim isə ortada xinzir sifət,
Tərk edib imdi bu heyvanlığı insan oluram.
Küfrü təqlid ilə çoq eylədim islama ara,
Nadiməm eylədigim işə pəşiman oluram.
Bilmişəm məzhəbi İsanın o məsuxlığın,
Müstəfa şərinə uyub əhli-iman oluram
Yoldan azdırdı bəni Rənci nə şeytanlığ ilə,
Duturam doğruyı talibi yəzdan oluram.

******

Tüccar ilə vara-vara ol mah,	توجّار ایله واره واره اول ماه
Şeyxi hərəmə yetişdi nagah.	شیخ حرمه یتشدی ناکاه
Şeyxə dedi: ey vəfalı yarım,	شیخه دیدی ای وفالو یاریم
Dur imdi , gör imdi etibarım,	دور ایمدی کور ایمدی اعتباریم
Qılgil mənə imdi ərzi iman,	قلکل منکا ایمدی عرض ایمان
Yekrəng olayı ki, çımadan can.	یکرنک اولاییم که چخمدن جان

Yekrəngim olub sən oldun ey şah,	یکرنکم اولوب سن اولدنک ای شاه
Bu fəzlü bəlağət ilə tərsa.	بو فضل و بلاغت ایله ترسا
Tərsabeçəyəm məni-pərişan,	ترسا بچه یم من پریشان
Yəkrəng olub olam müsəlman.	یکرنک اولوب اولام مسلمان
Mən sənə nə qıldım isə ey pir,	من سنکا نه قلدم ایسه ای پیر
Qıl anı mənə yüz öncə bir-bir	قیل آنی منکا یوز اونجه بیربیر
Səbrin degiləm sənin kimi əhl,	صبرنک دکلم سنک کیمی اهل
Səbr ilə işini eylədin səhl.	صبر ایله ایشنکی ایلدنک سهل
Eşqin mənə urdu atəş,	عشقنک منکا ایله اوردی آتش
Can çıxmağa gəldi xoşü naxoş .	جان چخمغه کلدی خوش و ناخوش
Can çıxmadan eylə dini təlqin,	جان چخمدین ایله دینی تلقین
Rib etmə ölümüm eylə yəqin.	ریب[1] ایتمه اولومم ایله یقین
Ərz eylədi ona şeyx iman,	عرض ایلدی اونکا شیخ ایمان
İman ilə verdi ol sənəm can.	ایمان ایله ویردی اول صنم جان
Eşq yoluna verdi cani-şeyda,	عشق یولینه ویردی جان شیدا
Oldu bu yola şəhidi-əla.	اولدی بو یوله شهید اعلی
Şeyxin dizi üzrə qoydı başın,	شیخنک دیزی اوزره قویدی باشین
Gözündən axıtdı qanlı yaşın.	کوزیندن آختدی قانلو یاشین
Həsrət bilə şeyxə verdi canın,	حسرت بله شیخه ویردی جانین
Bil can ilə bi iki cəhanin.	بل جان ایله بو ایکی جهانین
Şeyx anı görüb xərab oldu,	شیخ آنی کوروب خراب اولدی
Canü cigəri kəbab oldu.	جان و جکری کباب اولدی

---

١. آل ، حیله

Üstündə yolundı zarü məhzun,	اوستنده یولوندی زار و محزون
Tənhavü zəlilü nəğzü purxun.	تنها و ذلیل و نغز پرخون
Ney taqət ona düzə məzarın,	نی طاقت اونکا دزه مزارین
Təhid edə ol məzarü yarın.	تمهید[1] ایده اول مزار و یارین
Nə kimsə ona müinü nasir,	نه کیمسه اونکا معین و ناصر
Bir neçə zamanda qaldı sabir.	بر نیچه زمانده قالدی صابر
Gəh edər idi qəza ilə cəng,	که ایدر ایدی قضا ایله جنک
Kim edə o nazəninə bir rəng.	کیم ایده او نازنینه بر رنک
Üstündə gəhi fəqan edirdi,	اوستنده کهی فغان ایدردی
Gəh mənzərinə rəvan edirdi.	که منظرکا روان ایدردی

******

Təqdiri xudavü fəzli-yəzdan,	تقدیر خدا و فضل یزدان
Gəldi o diyarə çıxdı yaran.	کلدی او دیاره چیخدی یاران
Şeyx oldiğu səmtə irdilər çün,	شیخ اولدوغی سمته اردیلر چون
Gördilər anı zəlilü məhzün.	کوردیلر آنی ذلیل و محزون
Ayağına düşdi gəldi varı,	ایاغنه دوشدی کلدی واری
Var eylədilər fəqanü zari.	وار ایلدیلر فغان و زاری
Şükr eylədilər qamu bu halə,	شکر ایلدیلر قمو بو حاله
Yer qazdılar ol məhi nəhalə.	یر قازدیلر اول مهی نهاله
Hər növ ilə düzdülər məzari,	هر نوع ایله دوزدیلر مزاری
Tabşırdılar anda gülüzari.	تابشوردیلر آنده کلعذاری
Sordular şeyxə bir-bir əhval,	سوردیلر شیخه بربر احوال

---

[1]. حاضیر لاماق

Bildilər anın ki, necədir əhval.	بلدیلر آننک که نیجه دور احوال
Şeyx xirqəsin ona qıldı təkfin,	شیخ خرقه سین اونکا قلدی تکفین[۱]
Qıldı öz əlilə anı tədfin.	قلدی اوز الیله آنی تدفین
Bir neçə zaman qərar qıldı,	بر نیچه زمان قرار قلدی
Qəbrin sənəmin məzar qıldı.	قبرین صنمنک مزار قلدی
Kəbəyə saru aldı döndi yaran,	کعبه صارو آلدی دوندی یاران
Şeyx oldı hərəmdə ol kəmakan	شیخ اولدی حرمده اول کماکان

تمت هذه النسخه الشریف
بعون الله الملک
اللطیف
تمت

[۱]. کفن

أسکی سؤزلر و معنالاری

آرتوق(artuq): داها

ارتوق دیمیم بر ایلده باری		خنزرمی ایله حفظ باری

آدی بلو (**adı bəllü**): آدلی-سانلی ، مشهور

هم روم اراسنده هم شام		ایلده **آدی بلــّو** شیخ اسلام

آقتدی (**aqıtdı**): آخیتماق ، توکمک

چشمندن **آقتدی** اشک خونین		دوندری حرم صارویه یونین

آل (**al**): حیله ، مکر

آلدنمه جهانه **آلی** چوخدور		باور قلاجک خصالی یوخدور

آلتون (**altın**): قیزیل

مهرمغه کرک یوک ایله **آلتون**		اسباب و متاع و در و مکنون

آلدردی (aldırdı): آلداتماق فعلیندن ، حیله ائتمک

آلدردی دل ایله آنی اول شوخ		بر زره جه دیلده سوکوسی یوخ

آیروغ (ayrıq): باشقا ، فرقلی

داخی ندور ایله بویروغ ایمدی		قالمدی بهانه **آیروغ** ایمدی

ارمک (ərmək): یئتیشمک ، چاتماق ، وارماق

شیخ اولدوغی سمته **اردیلر** چون		کوردیلر آنی ذلیل و محزون

اکلنمک (əylənmək): دینجلمک ، ایستیراحت ائتمک

اقصای شریفه یتدیلر چون		**اکلندیلر** آنده بر نیچه کون

اوصلو (uslu): عاقیللی

کیم شیخ دیر انی کیمی شیدا		کیم **اوصلو** دیر آنی کیمی رسوا

اوچقونماق (uçqunmaq): اوچونماق فعلیندندیر، کئتمک معناسندا. بو سؤز بو گون بو فورمادا یالنیز تارتار دیلینده قالیبدیر. باشقالاردا اوچوناقدیر.

قالمدی تنینده تاب و طاقت **اوچ قوندی** الندن استطاعت

اوزره(üzrə): خاطیر ، گؤره ،اوستونه ، ایچینده

شیخ **اوزره** یغلدی جمله غمزاد واروب دیدیلر که بو نه بیداد

کوشک **اوزره** اوتورمیش ایدی اول ماه جانینه بر اود دوشدی ناکاه

شیخنک دیزی **اوزره** قویدی باشین کوزیندن آختدی قانلو یاشین

اول(ol): او

افلاکه که چکدی آه عشق مد باغلادی طریقی عقله **اول** سد

اولمک (öləmək): راحاتلاماق ، تسکین وئرمک

کنداوزینه یولده سولر ایدی کونکلینی موننکله **اولــر** ایدی

اوکنده(önündə): قاباغیندا، قارشیندا

بو جمله ایدم **اوکنده** ای ماه هرنه که دیسنک ایدر بو کمراه

اوکوش(öküş): چوخ

عقل و دین و دل خانی ادراک و فضل صبر **اوکوش**

قامودن قلدی بری اول شوخ بی همتا منی

اویماق (uymaq): آلدانماق ، ایناناماق

دیرلر مرشدم اول پیر مغان ایدی همین

پیر صنعانه **اویوب** همدم فرقان اولورم

ایراق (iraq): اوزاق ، کنار

اوردی حق آنی ایاغه صالدی بر نیچه زمان **ایراقه** صالدی

ایریشمک (irişmək): چاتماق ، یئتیشمک

بر ناحییه **ایریشدی** اول شاه واری او دیارنک ایدی کمراه

ایشته (iştə): بودور، بئله سینه، بوجور

چون اولمدی شیخه **ایشته** امکان قطع نظر ایتدی دوندی یاران

ایمدی (imdi): ایندی سؤزون أسکی شکلی

ساقی منکا ورکیل **ایمدی** بر جام   تا ایدم آننکله ترک اسلام

برله(birlə): ایله باغلاییچیسی

تدریج مساوی **برله** ناکاه   بو مشغله دن قیز اولدی آکاه

بویوردی(buyurdu): گئتدی

چون شیخی یوخارویه **بویوردی**   لبیک دیدی اغایه دوردی

برقوب(bıraqıb): أل چکمک ، اؤتورمک ، بوراخماق

شیخ دیرم اوزومی ایلردم نفس غرور   بو غروری **برقوب** بی سر و بی پا اولورم

بوزماق(bozmaq): سیلمک ، تمیز ائتمک، آرادان قالدیرماق

وار ایدی قدرده بویله یازو   یازونی **بوزارمی** زور بازو

بلّو (bəllü): **اونلو** ، شهرتلی

هم روم اراسنده هم شام   ایلده آدی **بلّو** شیخ اسلام

بلماق(bulmaq): تاپماق

بولسه ممکن ***رنجیا*** یاری بلونک وصل حبیب
کیم یخارلا بلمشم بو کفر ایله فردا منی

بویروغ(buyruq): أمر ، فرمان

داخی ندور ایله **بویروغ** ایمدی   قالمدی بهانه آیروغ ایمدی

بلشین (biləşin): تانیماغینی ، بیلمه سینی

کورمز می سنی رسول افضل   نفسنک **بلشین** بیوردی اول

تلبه (tilbə): مست،سرخوش

من **تلبه** و مست لاابالی   فکرم نه جهان نه ملک و مالی

تنکرسنه(tanrısına): آللاهینا

تنکرسنه سجده قیلدی درحال   عرض ایلدی حقه ضعف احوال

تیکمک(tikmək): تعیین ائتمک

کعبده خلیفه **تکدی** آنی   تا قویمیه خالی اوز مکانی

جلاو(cilöv): آتین بوینونا باغلایان بند ، بویندوروق

شیطان منی کور نه حاله سالمش **جلاویمی** خوش الینه آلمش

دان(dan): سحر تئزدن

غسل ایلدی کیردی خلوته اول اولدی **داکادک** دعایه مشغول

دالماق (dalmaq): غوطه ور اولماق

.... هر بری بر اوزکه فکره **دالدی**

دوار (davar): سورو، خیردا مال سوروسو؛ بو سؤز بورادا أسکی معناسیندا ایشلنیبدیر.

بر یل بو **دواره** کله بان اول بر خوشجه کون آنی سرجوان اول

دوتماق (dutmaq): توتماق

کلبی کبی **دتدی** آستانین عرشه دیرک ایلدی فغانین

دوتمزدی خبر نکاری اوندن آکاه اولامزدی یاری اون‌دن

دوشرمک(döşərmək): سالماق

بر ایش که **دوشردی** بویله عاقل زور ایله دوکل که اوله غافل

دوشورمک(düşürmək): توپلاماق، ییغماق

کفر ایچره بر آفت اولدی ظاهر اسلامه **دوشردی** شور غوغا

دزمک (düzmək): تیکمک ، دوزمک، دوزلتمک فعلی ده بو فعلدن یارانیر.

نی طاقت اونکا **دزه** مزارین تهید ایده اول مزار و یارین

هـر نوع ایله **دوزدیلر** مزاری تابشوردیلر آنده کلعـذاری

دیر (dir): دئییر

دیرسیز که زیاده دور بلاغت ادراکله عقل و فهم و رایت

دیرک (dirək): دایاق

کلبی کبی دتدی آستانین عرشه **دیرک** ایلدی فغانین

دشره (dişrə): ائشیک ، قدیم معناسی ائو قاپیسیدیر.

سیچره ایاغه دوردی سرمست پابرهنه **دشره** چیخدی در دم

سارماق (sarmaq): دولاماق

بر پیر که سقالی آغارمش　　شالدن باشنه عمامه **سارمش**

سان (san): شهرت ؛آد-سان

خوب لق آنکا ویروب **سان** زلیخا　　اولدی بو ده بت پرست ترسا

سانماق (sanmaq): گومان ائتمک ، تصور ائتمک

عقلنک دیسه جمله دن زیاده　　کیرمز هنرک چو **سانه** آده

سرجوان (surucuvan): چوبان ، سورونو بسله یین ، سوروچوبان

بر یل بو دواره کله بان اول　　بر خوشجه کون آنی **سرجوان** اول

سؤیلمک(söyləmək): دئمک

قیز چونکه اشتدی بو حکایه　　**سولنک** دیدی کلسون اول کدایه

کیم سیز دیدی **سویله** آدنکوز نه　　کیم مونده سیزک مرادنکوز نه

سجره دی(sıçradı): بیردن بیره قالخدی ، هوپانماق

سجره دی ینه اغایه دوردی　　اول کعبهٔ مقصده یوز اوردی

سیچره ایاغه دوردی سرمست　　پابرهنه دشره چیخدی در دم

سفر یراغین قیلماق(səfər yarağın qılmaq): یولا چیخماق اوچون حاضیرلیق گؤرمک

چون قیلدی سفر **یراغین** اول پیر　　انجامنی قیلدی بویله تدبیر

سولمک(süləmək): آوارا گزمک ، سورونمک

نفس حسنم اتمدی بر نوع روسیاه　　قاپونده داخی **سولمک** اوله روا منکا

سوکمک(söymək): یامان دئمک ، پیس سؤز دئمک

بو حالی اشتدی اول مجاور　　قاخیدی بولاری **سوکدی** وافر

سیرده(sayırda): یوخودا

بر کیجه **سیرده** کوردی اول شاه　　دوشدی آنکا روم ایلی سارو راه

شمدن کرو (şimdən gərü): بوندان سونرا

شمدن کرو قبر فکرین ای پیر　　ترک ایت بو هوا و عشق تاثیر

صالمشدی هوایه (salmışdş havaya): هاوایا اوچورتموشدو ،

آلمشدی قرار و عقل و هوشی **صالمشدی هوایه** صبر قوشی

صانما(sanma): گومان ائتمه ، تصوور ائتمه

ترسا قاپوسنده **صانمه** اول پیر ترسا اولوب آنده کوردی خنزیر

صوندی(sundı) : تقدیم ائتدی ، بویوردی

اوز نازک الیله **صوندی** آنی شیخنک آننک ایله آلدی جانی

(فکره) **دالماق**(dalmaq): دوشونمک ، فکره غوطه ور اولماق

.... هر بری بر اوزکه فکره **دالدی**

قاتی(qatı): برک ، مؤحکم

شیخـه یـوق ایـــدی هیـچ التفاتی قصـدی بـر اهـانت ایـــدی **قاتی**

کیم سفله و خار و دون ایمش سیز بو یولده **قاتی** زبون ایمش سیز

قاخیماق(qaxımaq): وورماق ، دؤیمک

بو حالی اشتدی اول مجاور قاخیدی بولاری **سوکدی** وافر

قارشو (qarşu): اوزبه اوز ، موقابیل

جاناننه **قارشو** واردی سرمست اکراملە قویدی کوکسنه دست

قامو(qamu): هامی

قالمادی تننده تاب و طاقت الدن **قمو** گیتدی استطاعت

جمع ایلدی **قامو** یار و یولداش قلدی بو یوخونی اکلره فاش

قانده(qanda): هاردا

من **هاندیم** و بو یر نه یردور چورمده بولار نه جانوردور

بیز **قانده** و **قانده** کوی ترسا شیخ حرم اوله بیله رسوا

قاندی (qandı): آنلاماق ، باشا دوشمک

صالدی اوزن آرقه غسل ایلدی آشفته لوغنه **قاندی** بیلدی

قچ(qaç): غیرمعین سای ، بر قدر ، دفعه

قلمشدی حرمده اللی بر حج عمره دیمیم که نیچه بر **قــچ**

قفتان(qaftan): خلعت، پالتار،زرهلی پالتار معناسیندا «شاهنامه»ده ایشلنیبدیر.

اطفـال نبات باغ و بستان   کیمشدی تنینه سبز **قفتـان**

قیلماق(qılmaq): ائتمک ؛ مؤعاصیر دیلیمیزده بیر تئچه ترکیبده وار؛ ناماز قیلماق.

دیـــرینهٔ پیـر نظـم پیمـا   بو قصه نی بویله **قیلدی** انشا

کرو(gerü): سونرا

شمدن **کرو** قبر فکرین ای پیر   ترک ایت بو هوا و عشق تاثیر

کنداوزینه (kəndüzinə): اوز–اوزونه ، اوزونه

کنداوزینه یولده سولر ایدی   کونکلینی موننکله اولر ایدی

کودردی (güdərdi): بسله یردی ، باخاردی ، مواظبت ائدردی ؛ کودمک

خنزیری **کودردی** اول دل افکار   ایلردی فغان و ناله و زار

کوی (köy): کند ، اوبا

شیطانه اویوب بو **کویه** کلمک   اللرغه اوزین فسانه قیلماق

کوکس (köküs): سینه

جاناننه قارشو واردی سرمست   اکراملە قویدی **کوکسنه** دست

مونجه (munca): بونجا ، بوقدر

مونجه که نصیحت اتدی بربر   تاثیرینه قابل اولمادی پیر

مونده (munda): بونده ، بو ایشده

کیم سیز دیدی سویله آدنکوز نه؟   کیم **مونده** سیزک مرادنکوز نه؟

نسنه(nəsnə): شئی ، أشیا

یتمز سنکا **نسنه** بو جفادن   شرم ایله بو شرع مصطفی دن

وارماق(varmaq): گئتمک، چاتماق

اباغنه دوشدی کلدی **واری**   **وار** ایلدیلر فغان و زاری

واری(varı): هامیسی ، بوتون

ایاغنه دوشدی کلدی **وارِی** وار ایلدیلر فغان و زاری

هانده (handa): هاردا ، هارادا

من **هاندیم** و بو یر نه یردور چورمده بولار نه جانوردور

یاقماق(yaqmaq): یاندیرماق ، یاخماق

بتخانیه سالدی آهی آتش خرقه سنی **یاقدی** اول بلاکش

یازو(yazı): قیسمت ، آلین یازیسی

وار ایدی قدرده بویله **یازو** **یازونی** بوزارمی زور بازو

یتمک (yetmək): یئترلی اولماق ، کافی اولماق

کعبـده **یتــر** بـو احـترامـم بتخانــه صارو چـک زمــامــم

یتمز سنکا نسنه بو جفادن شرم ایله بو شرع مصطفی دن

یمالوجه (yamalıca): چتین ، عجیبه ؛ دانیشیق دیلینده بوگون «یامان سؤز دئییرسن» ترکیبنده قالیبدیر.

عشق یولی **یمالوجه** یولدور ای یار معشوقه نه دیرسه ایله اقرار

یورومک(yürümək): گئتمک، حرکت ائتمک

هیچ لمعه قو یاشدن آلورمی یلدوزسیز هیچ قمر **یوررمی**

یوکورمک (yügürmək): هجوم ائتمک ، سرعتله گئتمک

اول ویردی خبر **یوکوردی** اول سو سرعتله یورردی اول بلاجو

یولوقماق (yoluqmaq): یولونا چیخماق ، قارشیلاشماق

بر کیمسه **یولوقدی** اونکا یولده کعبه صارودن کلوردی اول ده

یول یراغی(yol yarağı): یولا چیخماق اوچون لازیم اولان شئیلر

هر نیجه دیدیلر اولمادی چار **یول یراغی** قیلدی چار و ناچار

چون قیلدی سفر **یراغین** اول پیر انجامنی قیلدی بویله تدبیر

یولونماق (yolunmaq): زاری ائتمک ، ساچلارینی دارتماق

اوستنده **یولوندی** زار و محزون تنها و ذلیل و نغز پرخون

یون(yön): طرف، ساری؛ بو سؤزو بوگون یان-یوره ترکیبینده ایشلدیریک.

چشمندن آقتدی اشک خونین　　　دوندری حرم صارویه **<u>یونین</u>**

یوق (yoq): یوخ

<u>یوق</u> مونکا نصیحت ایله امکان　　　تقدیره دورور بو ایش مطلق

<u>یوق</u> ایدی جهانده نسل پیوند　　　بر دانه فرزند اوزکه فرزند

شیخ صنعان و ترسا قیزی
ألیازماسی

ألیازما بیر شعیر مجموعه سینده یئرلشیر. اونون بعضی سطیرلری اوخونولمور و بیز ده همین یئرلری بوش بوراخمیشیق. کاتبین ألیازماسی اوخوناقلیدیر و خوش خط ایله یازیلبدیر. ایکی صحیفه ده شعیرلر حاشیه ده یازلیبدیر. گؤرونور کاتب باشقا ألیازمادان گؤچورنده بیر صحیفه نی سالیب سونرا اونلاری حاشیه ده علاوه ائدیبدیر. آنجاق تأسوف کی، هله لیک باشقا ألیازمادان خبریمیز یوخدور.


بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

[illegible]

[illegible]

کیم شیخ و برانی کبی شیدا — کیم اوصلو برآنی کبی [illegible]

کیم رند و برآنی کبی رعنا — کیم کرد برآنی کبی [illegible]

کیم [illegible] کبی [illegible] — هیچ [illegible] آنی [illegible]

کیم پیر مغان برا [illegible] — کیم [illegible] آنی عشق [illegible]

کیم دیر [illegible] — کیم [illegible] اولدی [illegible]

نی عقل و خرد نی هوش و ادراک — نی خوف [illegible] کبی [illegible]

[illegible] ساده [illegible] ناکاه — بو منظر [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible]

ماه‌پاره قارشو واردی سربسر — اگر اولدی [illegible] کوکسنده دست

کوردی [illegible] دوشی — [illegible] کیدرسه عقل [illegible]

عقل ایتدی [illegible] یاری — [illegible]

[illegible] — [illegible]

قیز باخدسه بو حالا اولدی حیران — [illegible] اولدی [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] آب [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] مرادنکوزنه

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible] حیران

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

آدم حرم شیخ صنعان — [illegible] اهل [illegible]

قرآن [illegible] — اسلامی [illegible] کفر [illegible]

عقل و خرد و کمال ادراک — علم و هنر و سلوک افلاک

زهد و ورع و [illegible] هوس — جان و دل [illegible]

[illegible] آدم — [illegible] آدم

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] خردمند — [illegible]

[illegible] اراده [illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible]

ویرانه‌ده باغ دوروجه ... باغچه‌ده گلکاری ویره اره‌ده

کوزه دورر زمانه تنکیده ... شنیع حوری سک ایکنده

خنزیر سنگ بو نفس تنک ... اوغا قلرسه مرتع دورنک

خنزیر حورر بو نفس مردار ... خنزیرکی ن اول جبروار

اول ج فی سن بو نفس خنزیر ... اول منکره بو کیمیا اکسیر

تزسه فانوسده صانم فلسیر ... رشا اولوب آنده کوزی خنزیر

نفسده آهنک واردی مجام ... اول جام لون آنی ده تنکده نام

اول نفسه کوزی اولدی تابل ... نفسین آیندی اولدی کامل

اولمشدی عهده نفسه معزور ... اول غزه لون ابلر اولدی مقهور

اوردی عصا آنی امام صالدی ... بر پنجه زمانه ابراق صالدی

نایک اودر عشق کبر و غلدت ... لدت کوره قلدی غی غلدت

ای نفسه ورز سا ادب عندیر کسیز ... اوال نا ملک صبرسیز

اولکیجه بر مستک قبول درکاه — بیل عشقکی دلبر بو بلا نه‌راد

کوردی شیخ رسول افضل — نفسک بشین بوردی ازلر

نفسنکی بیل و منکرو نکیر بیل دیه — نفسنین نا جمیع اولدی

سور مقصد بیر کوهر اتش — بیردن بیله قلبک نظر دستنا

شیخ اندی ازعصاوا اوض — الدن سره صالدسه عالم

منزلرینی کلر استدی — اوتنا فلار رسه و آلدسه کیتدیه

خبر بیله کوردی الله لقا — ایلردی اغلن نالروزار

صحراده یکدی که ان کونلدوز — جمله علریهم رنابکت دکلونز

کیجه کراوه کلوردی دل زار — ناجزدی بورنیه اول ستمکر

کوسیده اندیدی صبوز کره — اولانردی کناری آندرانکاه

شیخ بودین ایدی صیح القا — قصدی برا کامست ابدی انی

اونده نیه برده ما بستا ایتدی — اسلام عرض اتانت ابتد

آلدی ... الله آنی اول شهر — بر ... جر ودیده سوکوسی

کهرنه بوردی کشتی ساده — کوندن کونه عشقی حوزرنابوده

آکنده قدا ... هوسنی — صالمیده هوابه صبر دوستنی

[illegible]

[illegible]

ÖNSÖZ

On yeddinci əsir Azərbaycan ədəbiyyatının incilərindən olan `Şeyx Sənan` poeması haqqında əlimizdə az məlumat olsa da onun öz şerlərindən şairin nəqədər istedadlı və zövqlü olduğunu görməmək olmaz. Molla Camal Rənci birinci şairlərimizdəndir ki, belə mövzuya müraciət edir və bu haqda bir misrada deyir:

Gördüm ki,Əcəmdə nəzm təkrar,
Ətrakdə yox vəli bu göftar.
Türkilə demək iradə qıldım,
Bir neçə yerin ziyadə qıldım.

Çox məharətlə yazılan bu məsnəvi , bəzi yerlərində gəzəl ilə də sülənibdir. Onun dil bə ülubuna görə demək olar ki , Şeyx Əttardan da yüksək səviyədə durur.

Camal Rəncinin həyatı haqqında ,təəsüflə, heç bir məlumatımız yoxdur və eləcə də şeir divanın olub-olmamasından hələlik bir şey bilmirik.

Bakıda Əlyazmaler İnstitunda saxlanılan yegənə nüsxəsi haqqında ilk dəfə dilçi-ədəbiyyatçi alım Şamil Cəmşidov məlumat verir və `Keçmişimizdən gələn səslər` məcmüəsində ۱۹۸۳-ci ildə məlumat verir.

İranda yayınlanan ədəbiyyat tarixi kitablarında Türkdilli şairlər haqqında heç bir məlumat verilmir onun üçün Rəncinin harada və neçə yaşaması bizə bəlli deyil. Yalnız onun dillindən on yeddinci əsir bir şair olması haqda kuman etmək olur.

Dili və məzmunu onun güçlü bir şair olmasını göstərir.

Biz oxuculara əlyazmanın foto sürətini də latın oxunuşu ilə bərabər ədəbiyyat və dil sevərlərə təqdim edirik.

Firuz Refahi Ələmdari
Tehran

Introduction

The great poet of seventieth century Djamal Ranji has never been mentioned in any literature history so far , and nothing is clear about his life. All we understand from his writing clears that he was already a famous poet among his friends , when they asked him to write in azeri-turkish legends of Sheykh Sanan. Ranji , in one of his poems mentions that ‘ Sheykh Sanan‘ as a subject is new to Azeri-turkic literature , but in persian it has been refered many times. Therefore he accepts his friends request to create his poem. He also, mentions that he has added more details to make poem lovers happier.
His style of narrating the story resembles those of folklore Ashiks. He inserts some Gazels in between the story and this form of narrating is unique to literary creation.
Ranji`s poems are very important for studying the language construction and form of seventieth century.
Caligrapher has added some line to the margin of narration and it seems that he has forgotten some lines and has added them after finishing his job. And it seems that he had another copy to caligraph from, while so far no manuscript from him has been discovered.
For the first time researcher J.Jamshidov introduced Ranji and his poems kept at Institute of Manuscripts of Academy of Science of Azerbaijan republic. He publish the copy of the Manuscript in the bulletin of IMASAR .
In order to pronounce the poems correctly , we added latin transliteration with explanation of some archaic words and the Manuscript itself at the end of this book.

Firuz Refahi Alamdari
Tehran

ISBN: 978-600-90616-4-8
Publisher: FIRUZAN PUBLICATION
Publishing place: Tehran
Publishing order: First publication
Publishing date:2012

A manuscript kept at İnstitute of Manuscripts
Academy of Science of Azerbaijan Republic

Sheykh-Sanan
and
christian girl

A seventieth century poem by
Djamal Ranji

prepared by
Firuz Refahi Alamdari



FIRUZAN